

موسی اگر نبی ست و هارون اگر علی ست؛ گوساله حق غصب خلافت نداشته ست

«پس از رحلت پیامبر خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله امت اسلام راه را گم کردند؛ از هنگامی که ابوبکر و گروهی از منافقان به تسلط و غصب جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله اقدام کردند و بیشتر صحابه از یاری وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و برگزیده خداوند یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام شانه خالی کردند. کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند او را امیری برای مؤمنان و خلیفه‌ای برای بعد از فرستاده‌پروردگار جهانیان در غدیر خم در آخرین حج (حجة الوداع) منصوب نمود. آنها نه تنها حق مسلم امام علی علیه السلام و حق انسانیت برای رسیدن پیام «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را به جانیاوردند، بلکه گستاخی را از این هم فراتر بردند تا آنجا که عمر بن خطاب و گروهی از منافقان به آتش زدن خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن یگانه دخت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اقدام کردند؛ در حالی که خداوند دوستی با ایشان و همچنین با امام حسن و حسین و امام علی علیهم السلام را در قرآن واجب دانسته است.»

(سید احمد الحسن، سرگردانی، سرگردانی در امت اسلام، ص ۲۹).

سلسله مقالات پاسخ به موسی بن میمون | قسمت دوم

پاسخ به ساختگی بودن اسلام و شاخ یازدهم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله در رؤیای دانیال

سیری در بنیان‌های اعتقادی | قسمت اول

معیار شناخت ثابت و متغیر در عقاید و احکام دین الهی

مالکیت خصوصی

تکلیف اموال امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

صراط جاودانه

مسیر هدایتی که همراهی با آن سبب رستگاری است



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

سیر در بنیان‌های اعتقادی

فهرست

سیری در بنیان‌های اعتقادی.....۳

سلسله‌مقالات پاسخ به موسی بن میمون
ا قسمت دوم.....۱۵

مالکیت خصوصی.....۱۹

صراط جاودانه.....۲۴



هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۸۱، جمعه ۸ تیر ۱۴۰۳،
۲۱ ذی‌الحجه ۱۴۴۵، ۲۸ ژوئن ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

ان صراط مستقیم
والله اعلم
بالمخبر
والله اعلم
بالمخبر

سیری در بنیان‌های اعتقادی

ا قسمت اول معیار شناخت ثابت و متغیر در عقاید و احکام دین الهی

به قلم: ناصر آل احمد

ورود به بحث

یکی از موضوعاتی که در طول تاریخ ادیان مایه دل‌مشغولی شریعتمداران و دانشمندان علوم دینی و نیز روشن‌فکران علاقه‌مند به دین بوده است، تطبیق فرضیات و عقاید دینی و نیز احکام دینی از یک‌سو با یافته‌های بشری و از سوی دیگر با تغییرات فرهنگی مردم در جوامع مختلف و نیز مقتضیات زمان بوده است. [۱] به عقیده نویسندگان، در حوزه احکام دینی بیشتر به این موضوع پرداخته شده است و متأسفانه در حوزه عقاید کمتر به آن توجه شده است.

از جمله فرضیات دینی می‌توان از برخورد متون دینی مسیحیت در خصوص گردش خورشید و تمام ستارگان به دور زمین با حقایق کشف‌شده راجع به گردش زمین به دور خورشید در زمان گالیله و قبل و بعد از آن سخن به میان آورد. اگرچه در متون اسلامی نیز همان مدعای مسیحیت وجود داشت، اما این برخورد بنا به دلایلی جز در موارد نادر در عالم اسلام رخ نداد و اکثر عالمان دینی اسلامی این نتایج علمی را بدون مقاومت پذیرفتند و در این خصوص دست از اعتبار تفاسیر خود از متون دینی شستند؛ اما این برخورد در عالم مسیحیت مقاومت‌ها و هزینه‌های زیادی برای هر دو طرف ماجرا در پی داشت. مثال دیگر از برخوردهای اعتقادی که هنوز در جریان است، برخورد عالمان دینی یهودی و مسیحی و مسلمان

مرحوم سید روح‌الله خمینی در نامه‌ای چنین نوشته است: «حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است.» [۴] از این نقل برمی‌آید که از نظر ایشان حکومت اسلامی جزء ثابت دین است و سایر احکام جزء متغیر دین به شمار می‌روند.

از میان روشن‌فکران دینی در اسلام دکتر شریعتی قائل به این است که دین قبل از مواجهه با علوم روز به کلی با دین بعد از مواجهه و ایجاد سازگاری متفاوت است و در این راه تعریفی مخصوص به خود از علم ارائه می‌دهد و جزء ثابت و لایتغیر دین در این مواجهه را روح یکتاپرستی و مبارزه با ظلم دین و مأموریت فرستادگان خدا می‌داند و در هرچه جز این است، امکان تغییر را روا می‌شمارد. [۵]

به‌عنوان مثال دیگر از روشن‌فکران دینی دکتر سروش در کتاب «قبض و بسط تئوریک شریعت» این پاسخ را برای این سؤال در نظر گرفته است: «جزء ثابت دین اصل متون دینی است و جزء قابل تغییر آن فهم انسان‌ها از متون دینی.» [۶]

اما نگاهی به تلاش‌های دانشمندان ادیان مختلف و روشن‌فکران دینی نشان می‌دهد که دستیابی اندیشمندان به پاسخ این سؤال چالش‌برانگیز با نتایج بسیار متنوع و حتی متضادی همراه بوده است. این نتیجه به‌خوبی نشان می‌دهد که ظاهراً پاسخ این سؤال به‌صورت صریح در ادیان مختلف گفته نشده است و از همین رو اندیشمندان دینی مجبور به ارائه تفاسیر مبتنی بر فرضیات خود از متون دینی هستند و هم از این روی است که این تنوع و تکثر و تضاد در گفتار آنان ظاهر می‌شود.

مقاله حاضر در صدد است تا با محور قرار دادن امر امامت، موضوعی که از دید بسیاری از اندیشمندان مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، به این سؤال اساسی پاسخ دهد: چه اجزایی از دین بنا به فراخور دست‌یافته‌های بشری، فرهنگ انبای بشر و مقتضای زمان قابل تغییر است و چه اجزایی از آن جزء ثابت دین به شمار می‌روند؟

ناگفته پیداست که این بحث به این دلیل که مبتنی بر متون دینی است، یک بحث درون‌دینی تلقی می‌شود؛ بنابراین تمام فرضیات یک بحث درون‌دینی درباره این بحث نیز صادق است. در این بحث فرض بر درستی متون دینی و به‌خصوص قرآن کریم نهاده شده است. به این معنا که حقانیت قرآن، پیامبر اکرم و اهل بیت پاک ایشان - که درود خدا بر آنان باد - در این بحث جزو پیش‌فرض‌های اولیه است. این به آن معنا نیست که کسی نمی‌تواند این پیش‌فرض‌ها را نقد کند، بلکه به این معناست که نقد و بررسی این پیش‌فرض‌ها به

با نظریه فرگشت است. در بعضی از متون دینی ادیان الهی سخن از آفرینش آدم ﷺ توسط خداوند متعال گفته شده است، در حالی که شواهد تجربی نظریه تکامل موجودات زنده آن قدر قوی است که امروز دیگر نمی‌توان آفرینش ناگهانی نسل بشر را به‌عنوان یک حقیقت در نظر گرفت. به‌عنوان مثال از برخورد احکام دینی با مقتضیات زمان و فرهنگ‌های بشری نیز می‌توان به احکامی مانند سهم ارث زنان یا دیه زنان در شریعت اسلام و تعارض آن با فرهنگ امروزی اغلب جوامع بشری اشاره کرد.

در همه این موارد اصلی‌ترین مشکل عالمان دینی این بوده که بتوانند متون شریعت را به‌نحوی تفسیر کنند که با یافته‌های بشری تعارضی نداشته باشد یا دارای حداقل تعارض با یافته‌های بشری باشد. ناگفته پیداست که در راه جست‌وجوی این تفسیر، یافتن پاسخ یک سؤال دغدغه اصلی عالمان دینی است و آن سؤال اساسی این است: چه اجزایی از دین اصول اساسی آن هستند و به‌هیچ‌وجه با مرور زمان قابل تغییر نیستند و چه اجزایی از آن مبتنی بر تغییرات علوم بشری و فرهنگ‌های مختلف و مقتضیات زمان، قابل تغییر است؟

بسیاری از دانشمندان و روشن‌فکران دینی در طول تاریخ تلاش کردند تا پاسخ مناسبی برای این سؤال پیدا کنند.

در عالم مسیحیت، بعضی از متکلمان مسیحی عدم وجود شریعت و قوانین ثابت منسجم در مسیحیت فعلی را مرتبط با این موضوع دانسته‌اند و گفته‌اند: «جامعه‌های متغیر و متحول را نمی‌توان با یک رشته قوانین ابدی اداره نمود و به همین جهت مسیح جامعه‌ها را در موضوع قوانین به خود آنها واگذاشت تا خود را با گذشت زمان تطبیق دهند و خود به وضع قوانین بپردازند.» [۲]

در عالم اسلام این پرسش اساسی تاکنون توسط اکثر فقها نادیده گرفته شده و بیشتر بررسی جزئی احکام، مورد نظر قرار گرفته است. با این حال معدودی از فقها در تلاش برای یافتن پاسخ به این پرسش زیربنایی، آنچه را تنها به متون دینی مربوط می‌شود، قسمت ثابت دین دانسته‌اند و مطالبی را که از تعامل قواعد فقهی با دانسته‌های برون‌دینی حاصل می‌شود، جزء متغیر دین برشمرده‌اند.

حوزه بحث جاری مربوط نمی‌شود. اما از سوی دیگر، ماهیت درون دینی این بحث سبب نمی‌شود که کسی نتواند از منظر برون دینی آن را بررسی کند؛ بنابراین اگر کسی حقانیت موضوعات پیش فرض بحث را قبول نداشته باشد یا حتی اگر قبول داشته باشد، ولی بخواهد از منظر برون دینی این پیش فرض‌ها را کنار بگذارد، می‌تواند مدعی این نوشتار را از نظر عقلانی یا تجربی نقد کند؛ اما مشخص است که این گونه نقادی‌ها باید مبتنی بر فرضیات خود باشند؛ به عبارت دیگر در نقادی عقلی باید قواعد عقلی مورد اعتنای فرد نقاد باشد و در نقادی تجربی نیز باید قواعد تجربی مورد نظر فرد نقدکننده قرار گیرد؛ چراکه خلط موارد احساسی با نکات عقلی و آمیختن نکات عقلی و تجربی با یکدیگر سبب مغالطه‌های بسیاری می‌شود که متأسفانه امروز این نوع مغالطه‌ها دست‌مایه بسیاری از نقدهای ارائه شده به اسلام و تشیع گردیده است و انحراف اذهان از حقایق را موجب شده است.

ماهیت دین الهی

از قرآن کریم چنین برمی‌آید که رسالت‌های پیامبران الهی در امتداد یکدیگر بوده است و همه آنها دارای یک دین بوده‌اند که خداوند متعال آن دین را به مقتضای فهم بشر در دوران مختلف توسط فرستادگان خود تکامل بخشیده است.

طبق قرآن کریم پنج تن از پیامبران بوده‌اند که در بنیان‌گذاری و تکامل بخشیدن به اعتقادات و احکام الهی نقش ویژه داشته‌اند و طبق قرآن کریم از آنان پیمان و میثاق ویژه‌ای گرفته شده بود:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ

وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) [۷] (به‌خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و از آنان پیمان محکمی گرفتیم).

دین الهی اگرچه به مرور زمان، هم از لحاظ اعتقادی و هم از لحاظ احکام فردی و اجتماعی در حال تکامل بوده است، اما ماهیت واقعی آن واحد بوده و از ابتدا نام اسلام برای آن دین در نظر گرفته شده بود:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) [۸] (دین در نزد خدا، اسلام است و کسانی که کتاب به آنان داده شد، اختلافی [در آن] ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به‌خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، [خدا به حساب او می‌رسد، زیرا] خداوند، سریع‌الحساب است). از این آیه چنین برمی‌آید که اسلام، تنها دین الهی مورد رضایت پروردگار است و ادیان الهی پیشین نیز اسلام نام داشته‌اند. [۹]

بنابراین دین خالص الهی که همه انبیا مأمور به تبلیغ آن بوده‌اند، دین واحدی بوده که به مرور زمان از جهت اعتقادی و تشریحی تکامل یافته است. این دین از همان ابتدا اسلام نام داشته است.

حقیقت دین الهی

معنای کلمه «اسلام» در زبان عربی تسلیم شدن، خضوع در برابر چیزی یا کسی، و اطاعت از وی است. [۱۰] در منابع روایی نیز این کلمه به همین معنی ذکر شده است:

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «اسلام همان تسلیم است.» [۱۱] واضح است که این تسلیم و اطاعت در دین الهی، تسلیم در برابر خداوند سبحان و اطاعت از اوست؛ بنابراین می‌توان حقیقت اساسی دین الهی و نقطه افتراق آن با سایر بینش‌ها و تفکرات را همین تسلیم در برابر پروردگار و اطاعت از وی دانست:

(وَاجْهَدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ) (حج، ۷۸) (و در راه خدا تلاش کنید و حق تلاشش را ادا نمایید. او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد. این همان آیین پدر شما ابراهیم است. او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید تا این فرستاده، شاهد و گواه بر شما

می‌دهد و ابلیس از اجرای دستور تخلف می‌کند و البته برای این کار دلیلی هم می‌آورد که به نظر خودش منطقی رسیده است؛ اما با اینکه ابلیس ظاهراً مقام بالایی دارد، اما خداوند وی را از کافران می‌داند زیرا وی تسلیم فرمان خداوند نبود.

علت مردود شدن ابلیس با سابقه عبادت فراوان هم این است که وی اگرچه به ظاهر بندگی خداوند را می‌کرد، اما حقیقت عبادت و بندگی او، بندگی خودش بود، نه بندگی خداوند. امام صادق علیه السلام در یک روایت این معنی را به شایستگی بیان می‌فرمایند:

«أَمَرَ اللَّهُ إِبْلِيسَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَقَالَ يَا رَبِّ وَعِزَّتِكَ إِنِّي أَعْفَيْتَنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ لِأَعْبَدَنَّكَ عِبَادَةً مَا عَبَدَكَ أَحَدٌ قَطُّ مِثْلَهَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُطَاعَ مِن حَيْثُ أُرِيدُ» [۱۳] «خداوند به ابلیس دستور داد بر آدم سجده کند. او گفت: پروردگارا! سوگند به عزتت که اگر مرا از سجده بر آدم معاف داری، تو را چنان عبادت کنم که هرگز کسی مانند آن تو را عبادت نکرده باشد. خداوند جل جلاله فرمودند: من دوست دارم آن‌گونه که اراده می‌کنم اطاعت شوم.»

این روایت نکته بسیار زیبایی را در خود دارد و آن اینکه: حقیقت عبادت و بندگی، اطاعت محض است. عبادت ظاهری خداوند، به‌خودی‌خود ارزشی ندارد. آنچه به عبادت ارزش می‌دهد و آن را ممتاز می‌سازد، اطاعت از خداوند است.

پس حقیقت دین الهی که دین همه پیامبران الهی بود، تسلیم در برابر خداوند است.

باشد و شما گواهان بر مردم باشید. بنابراین نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و به خدا تمسک جوید که او مولا و سرپرست شماست. چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته‌ای).

به عبارت دیگر سایر اجزای دین، فرع بر نقطه اساسی آن یعنی تسلیم پروردگار بودن و اطاعت از اوست. این قضیه را با یک مثال قرآنی توضیح می‌دهیم:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَاذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ [۱۲] (به‌خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم بر او سجده کنید. در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند، جز ابلیس که تکبر ورزید درحالی‌که از کافران بود. گفت: ای ابلیس، چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی گردید که با قدرت خود او را آفریدم؟ آیا تکبر کردی، یا از برترین‌ها بودی؟ گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل).
در این ماجرا، خداوند دستوری را به فرشتگان و ابلیس

چگونگی تسلیم در برابر خداوند

هنگامی که خداوند آدم را آفرید، وی را به‌عنوان جانشین خود در زمین نامید و به همین دلیل به فرشتگان دستور داد که در مقابل آدم سجده کنند:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) [۱۴] (هنگامی که

پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی قرار خواهم داد ... و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید درحالی که از کافران بود).

توجه کنیم که به این دلیل، ما جانشینی آدم را جانشینی نسبت به خداوند می‌دانیم که فرشتگان در اعتراض به قرار دادن آدم به‌عنوان جانشین می‌گویند که ما خود تسبیح تو می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؛ یعنی ما خود می‌توانیم جانشینان تو باشیم و نیاز به موجود دیگری به‌عنوان جانشین نیست:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [۱۵] (هنگامی که پروردگار تو به

فرشتگان گفت من در زمین جانشینی قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: «پروردگار! آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خون‌ریزی کند؟ ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»)

در نتیجه معنای حقیقی تسلیم ابلیس در برابر خداوند، همان سجده بر آدم است. لختی بیندیشیم که

خداوند از ابلیس چه خواسته بود و از چه رو وی از فرمان خداوند سر باز زد؟ آیا خداوند صرفاً انجام یک حرکت بدنی خاص را از ابلیس خواسته بود که ممکن بود به‌جای آن مثلاً حرکت گردن را از ابلیس بخواهد؟ واضح است که حرکت سجود یک حرکت نمادین است که غرض موردنظر از سجود همان باطن این حرکت بوده است. اگر بخواهیم به معنای حقیقی سجود پی ببریم آیات قرآن به‌خوبی می‌تواند آن را به ما نشان دهند. آنجاکه ابلیس دلیل سجده نکردن خود در برابر آدم را توضیح می‌دهد:

(قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) [۱۶] (گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل).

یا در جای دیگر:

(قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا) [۱۷] (گفت این کسی را که بر من برتری داده‌ای اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری بر همه فرزندانش جز عده اندکی غالب و مسلط خواهم شد!).

به عبارت دیگر، معنای حقیقی سجود در ارتباط با برتری دادن آدم بر ابلیس توسط خداوند بوده، و دلیل ابلیس نیز برتر بودن خودش نسبت به آدم است.

از نظر علمای علم لغت نیز سجود علاوه‌بر انجام یک حرکت خاص بدنی، به معنای خضوع است و خضوع نیز به معنای تسلیم شدن، پذیرفتن و متحمل شدن چیزی است و آن حرکت خاص بدنی سجود نیز استعاره از همین معانی باطنی آن است. [۱۸]

به عبارت دیگر، خداوند از ابلیس خواست که در مقابل جانشین خداوند در زمین (خلیفه‌الله) تسلیم باشد، و ابلیس از این کار سر باز زد؛ چراکه خود را برتر از آدم می‌دانست و تسلیم شدن فرد برتر در مقابل فرد

فروتر را دور از حکمت می‌دانست. اعتراض وی بر خداوند هم برتری دادن آدم نسبت به ابلیس بود و به همین سبب برای به‌کرسی نشاندن حرف خود در مقابل خدا وعده گمراه ساختن اغلب فرزندان آدم را به خداوند داد تا ثابت کند که آنان از وی برتر نیستند.

پس حقیقت تسلیم در برابر خداوند، تسلیم در برابر جانشین خداوند در زمین است.

جانشین خداوند در زمین

خداوند در قرآن آدم را جانشین خود در زمین نامیده است؛ اما آیا این جانشینی فقط مقام آدم به‌عنوان یک فرد خاص بوده است؟ آیا مقام جانشینی خداوند شامل آدم و همه فرزندان وی می‌شده است؟ یا مقام جانشینی خداوند فقط مخصوص آدم و برخی از فرزندان او بوده است؟ برای بررسی این نکته ابتدا نظر ابلیس را در این خصوص ببینیم. در آخرین آیه‌ای که آوردیم، ابلیس برای اینکه ثابت کند برتری دادن خداوند اشتباه و سجده‌کننده از سجده‌شونده برتر بوده است، وعده می‌دهد که بر بیشتر فرزندان آدم مسلط شود تا برتری خود را نسبت به آنان نشان دهد. شاید از نظر

از منظر دین الهی بدانیم:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) [۱۹] (من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا بندگی کنند).

اگر بندگی را نیز تسلیم در برابر خداوند و اطاعت محض از وی بدانیم، می‌توان گفت که در اصل هدف از آفرینش انسان نیز همین تسلیم است، همان هدفی که غایت دین الهی نیز بوده است. برای تسلیم بودن در برابر خداوند لازم است اوامر خداوند به صورت شفاف به‌طوری به بشر برسد که امکان هیچ‌گونه مناقشه‌ای در آن نباشد. به‌عنوان مثال می‌توان از رؤیای صادق صادق به‌عنوان منبعی برای دریافت فرامین خداوند نام برد؛ اما این منبع برای همه افراد شفاف نیست و قابل مناقشه است. راهی که خداوند برای رساندن شفاف و غیر قابل مناقشه اوامر خود به بشر برگزیده است، مبعوث کردن بعضی افراد بشر برای رساندن پیام الهی است. دستورات خداوند به این افراد نیز توسط روندی که خداوند آن را وحی نامیده به این افراد می‌رسیده است:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) [۲۰] (ما پیش از تو هیچ فرستاده‌ای را نفرستادیم، مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست؛ بنابراین تنها مرا بندگی کنید).

توجه به این نکته لازم است که ماهیت وحی چه رؤیا و چه هر نوع دیگری از ارتباط باشد، موضوع این مقاله نیست. مهم این است که پیامبران برگزیده خداوند، مورد اعتماد مردم باشند و در میان آنان به‌راستی و درستی شهره باشند. در این حالت، در صورت ادعای ارتباط با خداوند مردم می‌توانند به آنان اعتماد کنند.

خداوند در یکی از آیات قرآن هدف از ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب را داوری بین مردم در موارد اختلاف بیان می‌کند:

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) [۲۱] (مردم یک دسته بودند،

او تضادی میان آنها وجود نداشت. به‌تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد. در این حال [خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی با آنها نازل نمود که به‌سوی حق دعوت می‌کرد تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.] افراد با ایمان، در آن اختلاف نکردند، [تنها] گروهی از [کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به‌خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. خداوند آنهایی را که ایمان آورده بودند به حقیقت

ابلیس، مسجود که همان خلیفه خداست و بر ابلیس برتری داده شده، آدم و همه فرزندانش هستند و ابلیس می‌خواهد به این ترتیب ثابت کند که اکثر فرزندان آدم بر من هیچ برتری‌ای ندارند؛ اما باید توجه کنیم که این نظر ابلیس است و ممکن است درست یا نادرست باشد. برای بررسی پاسخ این سؤال لازم است ابتدا ببینیم جانشین خداوند در زمین کیست. جانشین خداوند در زمین باید نماینده وی باشد، باید کسی باشد که در عمل تجلی صفات خداوند در میان آفریدگان باشد تا بتوان وی را جانشین خدا دانست. بدیهی است که جانشین خداوند مظهر صفات الهی است و صفات الهی را در حد یک موجود متناهی ارائه می‌دهد و فاقد شأن الوهیت مطلق است.

اگر آدم و همه فرزندان، جانشین خداوند باشند باید در عمل مظهر صفات الهی باشند، و حال آنکه در خصوص بیشتر آنها چنین نیست. نکته‌ای که شیطان آن را به‌درستی متوجه نشده بود این بود که آدم و همه فرزندان وی بالقوه جانشینان خداوند در زمین هستند؛ یعنی همه این امکان را دارند که مظهر اسما و صفات الهی باشند، اما در عمل این خصوصیت به‌طور کامل فقط در خصوص بعضی از این آفریدگان تحقق خواهد یافت.

به عبارت دیگر، چه جانشینی خداوند مختص آدم و عده‌ای برگزیده از فرزندان باشد و چه این جانشینی شامل آدم و همه فرزندان باشد، نتیجه این است که تنها عده‌ای به‌خصوصی از میان همه، این برگزیدگی را از قوه به فعل رساندند و عملاً به مقام جانشینی خداوند در زمین رسیدند.

بنابراین جانشینی خداوند در زمین شامل آدم و بعضی از فرزندان اوست که خداوند آنها را به‌عنوان جانشین خود برگزیده است.

چرا جانشین؟

در اینجا پرسشی اساسی مطرح می‌شود و آن اینکه اساساً چرا لازم است خداوند در زمین جانشین داشته باشد و وظایف جانشین خداوند در زمین چیست؟ اگر ما همیشه و همه‌جا خداوند را حاضر و ناظر می‌دانیم، پس چه نیازی به جانشین برای خداوند داریم؟ و اگر به هر دلیلی به جانشین نیاز داشته باشیم، چرا این جانشین باید زنده باشد؟

برای پاسخ به پرسش فوق باید دلیل آفرینش انسان را

وفات ایشان برخی مردم از روی ستم درباره دستورات خداوند و تکلیف مردم اختلاف افکندند و مردم را از رجوع به جانشین فرستاده خداوند و تسلیم در برابر وی باز داشتند. پرواضح است که این اختلاف ثانوی از نظر ماهیت با اختلاف اولیه که قبل از فرستادن پیامبر بوده متفاوت است. در دوران جاهلیت افراد حق طلب بر همان چیزی که از حقیقت برایشان روشن شده می‌رفتند؛ اما چون فرستاده‌ای به‌عنوان فصل‌الخطاب در میان نبوده، اختلافات هم بوده است، ولی در اختلاف ثانویه همه چیز روشن بوده و ایمان به محمد ﷺ یا همان تسلیم در برابر وی حلال مشکلات بوده است؛ اما در این میان کسانی که با تسلیم بیگانه بودند، براساس منافع دنیوی‌شان بذر اختلافات را در دل امت کاشتند.

به بحث اصلی باز می‌گردیم. ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا لازم است فرستادگان خداوند برای بشر از جنس بشر باشند؟ حقیقت آن است که اگر قرار باشد این فرستادگان علاوه بر ابلاغ راه دین الهی، نمونه و الگوی عملی افراد بشر هم باشند، الزاماً باید از جنس انسان باشند، با همان ساختار و همان مشکلات. خداوند می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَضْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا) (فرقان، ۲۰) (ما هیچ‌یک از فرستادگان را پیش از تو نفرستادیم؛ مگر اینکه غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعضی دیگر قرار دادیم [تا ببینیم که] آیا صبر و شکیبایی می‌کنید؟ و پروردگار تو بصیر و بینا بوده است).

به‌علاوه تصریح این آیه مبنی بر اینکه خداوند بعضی افراد بشر را برای بعضی دیگر وسیله آزمایش قرار داد می‌تواند به این معنا باشد که خداوند با ارسال بعضی از مردم بر بعضی دیگر آنان را می‌آزماید تا مشخص شود آیا غرور آنان اجازه می‌دهد از فردی مانند خودشان که فرستاده خداست پیروی کنند یا خیر.

در این فراز نشان دادیم که فرستادن جانشین خداوند در زمین و تسلیم در برابر وی از آن جهت لازم بوده است که این فرستاده مشخص‌کننده دستورات خداوند برای اهل زمین است و اختلافات درباره اینکه راه درست کدام است، توسط این فرستاده حل می‌شده و مردم در صورت تسلیم در برابر فرستاده و تبعیت از وی به وحدت و یگانگی یا همان امت واحد باز می‌گشتند.

آنچه محل اختلاف بود، به فرمان خودش رهبری نمود. و خدا هرکس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند). این آیه به‌روشنی نشان می‌دهد که خداوند با روش‌هایی غیر از ارسال رسل نیز مردم را راهنمایی کرده بود؛ اما به‌دلیل آنکه مردم در این راهنمایی دچار اختلاف شده بودند، نیاز به راهنمایی روشن و شفاف و غیر قابل تأویل داشتند و از این‌روی خداوند فرستادگانش را برای آنان فرستاد تا بین مردم داوری و در نهایت رفع اختلاف کنند. این مفهوم که ارسال فرستادگان تنها راه راهنمایی خداوند برای بشر نبوده در حدیث زیر نیز تأکید شده است:

«خداوند بر مردم دو نوع حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهانی و درونی. حجت آشکار، فرستادگان و پیامبران و امامان هستند، و حجت پنهانی عقل‌های مردم است.» [۲۲]

پس دین الهی که حقیقت آن تسلیم در برابر خداوند است، نیاز به فرستادگانی دارد تا سخن نهایی را درباره دستورات خداوند برای مردم بیان کنند و اختلافات را درباره آن رفع کنند و مردم را به یگانگی دعوت کنند، اما به‌عنوان سند مکتوب برای رفع اختلاف، خداوند همراه فرستادگان خود کتاب‌هایی را نیز نازل فرمود. تا وقتی که خود این فرستاده در میان مردم بود، تأویل متن کتاب نیز با وی بوده است. اما وقتی فرستاده صاحب کتاب وفات می‌کرد، برداشت‌های مختلف مردم از همان کتاب سبب اختلافات جدید می‌شد. این اختلافات ناشی از ستم برخی از مردم بوده است؛ زیرا طبق آیه راه روشن بوده است و ظاهراً فرستادگان اصلی و صاحب کتاب، این راه را مشخص کرده بودند و برخی از مردم از راه روشن شده تخطی می‌کردند و از همین رو در آیه کار آنان، بغی یا ستم نامیده شده است.

در ادامه، با ذکر مثالی نشان خواهیم داد که راه مشخص شده توسط فرستادگان اصلی و صاحب کتاب، دقیقاً پیروی از جانشینان آن فرستاده بوده است و تأویل کتاب نیز دقیقاً به همان جانشینان که خود فرستادگان خداوند بودند، محول شده بود؛ اما ستمکاران با ادعای پیروی از فرستاده اصلی و صاحب کتاب، با جانشینان او مخالفت و کتاب را با سلاخی خود تأویل می‌کردند. باین‌حال طبق آیه مذکور خداوند کسانی را که ایمان قلبی به فرستاده و تسلیم در برابر وی داشته‌اند، به راه حق که تسلیم در برابر جانشینانش بوده رهنمون می‌شود. با نگاهی مختصر به وقایع بعد از شهادت فرستاده خدا حضرت محمد (ص) این مسئله دقیق‌تر بیان می‌گردد. پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات خود فرستاده بعد از خود را مشخص و مردم را به رجوع به علی ﷺ تکلیف کرده بودند و ولایت خود بر مردم را به علی ﷺ منتقل و نیز تأویل کتاب را به وی محول فرموده بودند. اما پس از

دوران بعد از فرستادگان الهی

بعد از پایان عمر فرستادگان صاحب کتاب یا صاحب شریعت، دورانی است که مردم همچنان به یاری فرستادگان خداوند نیازمندند.

نکته اول: ممکن است این پرسش ایجاد شود که وقتی عقاید یک دین توسط فرستادگان صاحب شریعت به خوبی تبیین شود و احکام زندگی مردم نیز به درستی روشن شود، دیگر چه نیازی به فرستادگان بعدی خداوند خواهد بود؟

دلیل اصلی تداوم نیازمندی مردم به هدایت فرستادگان الهی این است که ما در جهان کثرت‌ها زندگی می‌کنیم. اگر ما دین را برنامه جامع سعادت دنیا و آخرت مردم بدانیم، این دین باید در جهان کثرت‌ها برای هر حادثه‌ای که رخ می‌دهد و هر پدیده‌ای که اتفاق می‌افتد، موضع مشخص خود را داشته باشد.

چگونه ممکن است دینی که ساده‌ترین رفتارهای عادی بشری را در برنامه خود گنجانده و به سؤال‌های ساده‌ای مانند «چه بخوریم؟» یا «چه بنوشیم؟» نیز پاسخ داده است، برنامه‌های مهمی مانند حکومت بر جوامع بشری و قضاوت را از یاد برده باشد؟

علاوه بر مسائل و اتفاقات دنیوی که کشف موضع دین درباره آنها، انسان‌ها را نیازمند مراجعه به فرستادگان الهی می‌سازد، حتی در حوزه عقاید و احکام نیز موضوعات جدیدی پیدا می‌شود که مردمان را ناچار می‌سازد با رجوع به فرستادگان الهی راه صحیح دین الهی را حتی در این حوزه‌ها بیابند.

در حوزه عقاید، رشد فکری جوامع بشری پرسش‌های عمیق‌تری را برای مردم ایجاد می‌کند و از طرف دیگر برخورد مردم با تفکرات ضد دینی، آنان را نیازمند تحلیل عمیق‌تری در حوزه دین می‌سازد. اگرچه این اندیشه‌ها و تحلیل‌ها به فکر مردم واگذار می‌شود، اما مطابقت داشتن یا نداشتن این اندیشه‌ها با مبانی دین الهی موضوعی است که انسان‌ها را نیازمند رسولان می‌سازد. در حوزه احکام نیز همواره مسائل جدیدی در حال ایجاد است که حل آنها، مردم را نیازمند مراجعه به رسولان الهی می‌سازد.

نکته دوم: ممکن است گفته شود حکومت، حق انسان‌هاست و برای همین خداوند دست بشر را برای انتخاب حکومت باز گذاشته است. پاسخ این است که خداوند دست مردم را به‌طور تکوینی در انتخاب حاکمان آزاد گذاشته است اما به‌طور تشریحی خیر. درست مانند اعمال عبادی دیگر. مردم به‌طور تکوینی آزادند که تسلیم امر پروردگار باشند یا نباشند، خودکشی نکنند یا نکنند؛ اما در تشریح، مردمان وظیفه دارند که تسلیم

حدود تسلیم در برابر جانشین خداوند در زمین

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود: ما چقدر و تا کجا باید در برابر فرستاده خداوند یا همان جانشین خداوند در زمین تسلیم باشیم؟ آیا اگر فرمان فرستاده خداوند با فکر ما در تعارض بود، باز هم ملزم به اطاعت از وی هستیم؟

در پاسخ باید گفت حدود اطاعت از جانشین خدا، همان حدود اطاعت از خداست، چون فرمان وی نظر شخصی آن فرستاده نیست، بلکه فرمان خداست؛ پس اگر بخواهیم در مقابل فرمان فرستاده خداوند به عقل شخصی خود رجوع کنیم و مثلاً در صورت تعارض با فکر شخصی ما تسلیم وی نباشیم، دچار همان دامی شده‌ایم که ابلیس دچار آن گردید. ابلیس هم در برابر امر خداوند از فکر خود بر ضد آن دلیل آورد و دلیل عدم اطاعت از پروردگار را بیان نمود.

در یکی از آیات قرآن کریم حدود لازم برای اطاعت از فرستاده خداوند به روشنی بیان شده است:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) [۲۳] (به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد، مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری بپذیرند؛ و سپس در دل خود از داوری تو احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند).

از مفاد این آیه کاملاً مشخص می‌شود که انسان‌ها باید چنان در مقابل جانشین و فرستاده خداوند تسلیم باشند که حتی در دل خود نیز از حکم ایشان احساس ناراحتی نکنند و تسلیم محض باشند. در غیر این صورت آنان به مقام ایمان نرسیده‌اند.

امر پروردگار باشند و حق کشتن خود را ندارند. در خصوص تعیین حاکم نیز همین‌گونه است؛ تکویناً مردم بر حکومت‌های خود تسلط دارند، همان‌طور که بر جان خود تسلط دارند، اما تشریحاً حق تصرف شخصی در حکومت و انتصاب حاکم غیر از حاکمان منصوب پروردگار را ندارند، همان‌طور که حق تصرف در جان خود را ندارند. به خواست خدا این مطلب را در نوشتار دیگری بیان خواهیم کرد.

نکته سوم: ممکن است گفته شود تنها کافی است که دین معیارهای کلی را بیان کند و تطبیق معیارها بر حقایق را به اندیشهٔ مردمان واگذار کند. پاسخ این است که در موضوعاتی دین تعیین مصداق‌ها را به اندیشهٔ انسان‌ها واگذار کرده است؛ اما در امور کلی، همان‌گونه که در نبود دین مردم بر سر تعیین معیارها دچار اختلاف و تشتت می‌شدند، در تعیین مصداق‌ها نیز به طریق اولی راه برای بروز اختلاف در میان مردم به شدت باز است. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که ابن عباس را برای ارشاد خوارج فرستاد، به او چنین نوشت: «با خوارج با قرآن به جدل میرداز، زیرا قرآن دارای دیدگاه کلی بوده و تفسیرهای گوناگونی دارد، تو چیزی می‌گویی، و آنها چیز دیگر؛ لیکن با سنت پیامبر با آنان به بحث و گفت‌وگو بپرداز که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند.» [۲۴]

به عبارت دیگر ایشان می‌فرمایند اگرچه قرآن معیارهای کلی را مشخص کرده است، اما برای آنان که راه به خطا برده‌اند، این معیارها توجیه‌پذیرند و خود معیارها می‌توانند سرچشمهٔ بروز خطا باشند. بنا بر مباحث فوق، انسان‌ها در همهٔ زمان‌ها در مقابل حوادث روی داده و اندیشه‌های جدید، برای پیداکردن راه سعادت، به هدایت‌ها، راهنمایی‌ها و ارشادات فرستادگان

خداوند نیازمند هستند. به این ترتیب حتی پس از وفات فرستادگان الهی، فرستادگان دیگری به‌عنوان اوصیای فرستادگان قبلی و وظیفهٔ ارشاد خلق را برعهده خواهند داشت و مردم هیچ‌گاه از هدایت فرستادگان الهی بی‌نیاز نخواهند بود. در خصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز پس از ایشان، امر هدایت مردم به اوصیای ایشان که پیشوایان هدایت‌اند واگذار شده است. قرآن راجع به نیازمندی همهٔ مردم به هدایت فرستادگان الهی چنین می‌فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)
[۲۵] (تو تنها بیم‌دهنده هستی، و برای هر گروهی هدایت‌کننده‌ای هست.)

در تفسیر این آیه، روایات زیادی از اهل بیت به ما رسیده است. ما در اینجا سه نمونه از آنها را نقل می‌کنیم:

❖ امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ فوق فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله همان بیم‌دهنده است و علی همان هدایت‌کننده است، آگاه باشید که به خدا سوگند این خصوصیت هدایتگری از ما نمی‌رود و تا قیامت در ما خواهد بود.» [۲۶]

❖ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ فوق پرسیدم. فرمودند: «هر امامی هدایت‌کنندهٔ تمام اقوام زمان خودش است.» [۲۷]

❖ ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در خصوص آیهٔ فوق پرسیدم. فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله همان بیم‌دهنده است و علی همان هدایت‌کننده است. ای ابومحمد، امروز هدایت‌کننده کیست؟» عرض کردم: «فدایتان شوم، همواره از شما خاندان، هدایت‌کننده‌ای بعد از هدایت‌کنندهٔ دیگر هست، تا آنکه به شما رسیده است.» فرمود: «خداوند تو را رحمت کند. ای ابومحمد، اگر این آیه فقط دربارهٔ

یک نفر نازل شده بود، وقتی او از دنیا می‌رفت، این آیه نیز مرده بود و کتاب نیز مرده بود. اما این آیه زنده‌ای است که دربارهٔ آنان که مانده‌اند جریان دارد، همان‌طور که در خصوص آنان که رفتند، جریان داشت.» [۲۸]

این سه گفتار از اهل بیت علیهم السلام در مقام تفسیر آیهٔ فوق به‌خوبی روشن می‌کند که مردم در هر زمان به هدایت‌کننده‌ای از جانب خداوند نیازمند هستند و بر مبنای نتایج قبلی تسلیم در برابر این هدایت‌کننده یا جانشین خداوند در زمین اصل و اساس دین الهی است. بر مبنای این روایات، آن هدایتگرانی که هیچ گروهی از آنان بی‌نیاز نیستند، همان پیشوایان و امامان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

در اینجا ذکر دو نکته ضروری است:

اول: با وجود اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را خاتم پیامبران می‌دانیم، اما خاتمیت ایشان به‌معنای عدم نیاز مردم به فرستاده‌های خداوند پس از ایشان نیست. به خواست خداوند در آینده بیشتر دربارهٔ خاتمیت خواهیم نوشت.

دوم: ما شیعیان معتقدیم که امام دوازدهم به‌عنوان دوازدهمین وصی پیامبر در غیبت قرار دارند و شیعیان حداقل به‌سادگی امکان دسترسی به ایشان را ندارند. اما این مسئله به این معنا نیست که مردم در زمان غیبت به فرستادهٔ الهی نیاز ندارند. در واقع نیاز مردم به فرستاده‌ها و حجت‌های خداوند یک نیاز همیشگی است و اصولاً علت غیبت امام علیه السلام عدم احساس نیاز مردم به فرستاده‌های خداست. به این موضوع هم در آینده خواهیم پرداخت.

این دو پرسش، پرسش‌هایی اساسی هستند و بررسی پاسخ آنها نیازمند بحث دیگری است که به خواست خدا در آینده این دو بحث را نیز پی

به‌طوری که یکی امری را حرام و دیگری همان امر با همان شرایط را حلال اعلام نکند.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که مرزها و معیارهای مربوط به اجزای ثابت و متغیر در دین الهی چنان مشخص نشده که افراد بشر را نسبت به فرستادگان الهی بی‌نیاز سازد و به همین دلیل، بشر همیشه به فرستادگان الهی در هر زمان نیازمند است تا دین مهیا شده بر طبق شرایط زمانی یا به عبارت دیگر، دین نور را در هر زمان بشناسد. به این لحاظ تنها اصل ثابت قابل شناسایی در دین الهی اصل وجود جانشینانی از طرف خداوند است که اعتقادات و احکام دین الهی باید فقط از طریق آنان در اختیار مردم قرار گیرد.

بعد از این نتایج می‌توانیم دلیل صدور این نوع روایات از اهل بیت (علیهم‌السلام) را بهتر درک کنیم:

❖ امام محمد باقر (علیه‌السلام) فرمود: «اسلام بر پنج پایه استوار شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.» زراره پرسید: «کدام یک از این‌ها برترند؟» فرمود: «ولایت؛ چراکه ولایت کلید همه آنهاست و فرد صاحب ولایت، راهنما به سوی سایر اجزای دین است.» [۲۹]

❖ امام جعفر صادق (علیه‌السلام) در ضمن نامه‌ای به یکی از یارانشان به نام مفصل چنین نوشتند: «همانا دین و اصل دین یک فرد است و آن فرد خود یقین است، و خود ایمان است. او پیشوای امت خود و اهل زمان خود است. پس کسی که او را شناخت، خدای را شناخته و کسی که وی را نفی کرد، خدا و دینش را نفی کرده است. کسی که او را نشناسد، خدا و دینش را نشناخته است. خدا و دین او و شریعت او جز با آن امام شناخته نخواهد شد. این چنین مقرر شده که شناخت این افراد دین خدا و شناخت وجه خدا باشد. شناخت ثابتی که بر مبنای بصیرت

زمان، مردم را از اختلاف‌ها می‌رهاند و به وحدت می‌رساند.

حال، به پرسش اصلی که موضوع بحث اولیه بود، بازمی‌گردیم:

چه اجزایی از دین ثابت و دائمی است و چه اجزایی از دین تابع فرهنگ‌ها و دانش بشری و شرایط مردمان است و به همین دلیل قابل تغییر است؟

پاسخ این است که دین الهی همان‌طور که از نامش پیداست، موجودیتی الهی دارد و توسط فرستنده آن که خداوند متعال است و از طریق فرستاده‌های خداوند قابل تغییر است.

بنابراین می‌توان گفت اصول ثابت و متغیر در دین الهی نه چنان واضح و دقیق بیان گردیده است که مردم بتوانند به مقتضای شرایط، تغییرات آن را تشخیص دهند و آن را بیان کنند، و نه برای تشخیص ثابت و متغیر آن و نحوه تغییرات آن قوانین دقیقی بیان گردیده که افراد دانشمند و فقیه در دین بتوانند با در نظر گرفتن آن معیارها، قوانین دین الهی را در هر زمان و به مقتضای شرایط بشناسند. اگر جز این بود، افرادی که در زمان حاضر ادعای دین‌شناسی و تفقه در دین دارند می‌توانستند به قوانین مشخصی به مقتضای زمان در دین برسند. اما وجود این همه اختلاف حتی در احکام ساده دین و نیز اختلاف‌های شدید در عقاید دینی حتی در میان فقیهان شیعه و نیز تفاوت‌های اساسی میان برداشت‌های ایشان نسبت به احکام اصولی و اساسی دین (مانند حکومت اسلامی در زمان غیبت) نشان می‌دهد که فقیهان در دین، نه توانایی دستیابی به اصول و معیارهای تشخیص واحدی در دین را دارا هستند که بتوانند کشتی دین را به سلامت از دریای اختلافات بگذرانند، و نه حتی در صورت ثابت و مشخص بودن اصول و معیارها توانایی تشخیص مصداق‌ها را دارند؛

خواهیم گرفت. اختصاراً در ادامه گفتار فرض را بر این می‌گذاریم که: **اول:** مردم حتی پس از پیامبر خاتم نیز از مراجعه به فرستادگان الهی بی‌نیاز نیستند.

دوم: مردم حتی در زمان غیبت فرستاده الهی نیز نیازمند رجوع به وی هستند.

در این قسمت روشن شد که بعد از جانشینان اصلی خداوند روی زمین، اوصیای آنها وظیفه هدایت مردم را بر عهده دارند و مردم هیچ‌گاه از فرستادگان خدا بی‌نیاز نخواهند بود.

نتیجه‌گیری و پاسخ پرسش

بر مبنای مباحث مطرح‌شده، اصل و بن‌مایه نجات و سعادت دنیوی و اخروی بشر که همان دین الهی است، تسلیم محض در برابر خداوند است و لازمه تسلیم در برابر خداوند نیز تسلیم در برابر جانشینان خداوند در زمین است. این جانشینان فرستادگان خداوند هستند و در پی وفات هر فرستاده، فرستاده دیگری این امر خطیر را عهده‌دار می‌شود. آنان مأموریت رساندن وظایف بشر در جهان کثرت‌ها را دارا هستند و اقتدا به آنان و به‌خصوص تسلیم محض در برابر فرستاده زنده در هر

و آگاهی است و دین خدا با آن شناخته می‌شود و با آن می‌توان به شناخت خدا رسید.» [۳۰]

❖ امام رضا علیه السلام در هنگام ورود به نیشابور درحالی که سوار بر مرکب بود، در پاسخ مردمی که از ایشان می‌خواستند حدیثی برایشان نقل کند، فرمود: از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که از پدرش جعفر بن محمد، و او از پدرش محمد بن علی، و او از پدرش حسین بن علی و او از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب درود خدا بر آنان باد نقل کردند که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که خداوند فرمود: «گفتمان لا اله الا الله دژ مستحکم من است؛ پس هرکه در این دژ وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود.» پس امام مرکب را اندکی به پیش راند و سپس خطاب به جمع فرمود: «البته با رعایت شرط‌هایش، و من از شرط‌های آن هستم.» [۳۱] اطاعت از امام زنده از شرط‌های پذیرش توحید و اثربخشی آن است.

❖ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «برای کسی که با امر امامت مخالفت می‌کند، یکسان است که نماز بگزارد یا زنا کند.» [۳۲] این حدیث نشان می‌دهد که اصل و اساس دین تسلیم بودن در برابر فرستاده الهی است و در صورت مخالفت با این اصل، اعمال ظاهراً دینی فایده‌ای به حال کسی ندارند.

اگر اهل بیت علیهم السلام در سخنان خود درباره کسی فرموده باشند که سرپیچی از وی موجب آتش است، این سخن نشان‌دهنده آن است که فرد مزبور از خلفای الهی است و امکان خطا در ابلاغ مأموریت الهی در وی راه ندارد و دارای مقام عصمت

است. اگر تأکید شده باشد که این فرد مردم را به سوی حق و راه مستقیم می‌خواند، نشان‌دهنده این است که او راه مستقیم را به درستی شناخته است و نیز مردم را به انحراف نمی‌کشاند. از این رو به‌عنوان یک نتیجه جانبی بحث توجه شما را به این روایت جلب می‌کنیم:

❖ امام باقر علیه السلام در ضمن روایت مفصلی فرمود: «در میان پرچم‌ها هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست. آن پرچم هدایت است؛ زیرا شما را به سوی صاحبان دعوت می‌کند... هنگامی که یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست که با آن مخالفت کند؛ پس هرکس چنین کند از اهل آتش است؛ زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرامی‌خواند.» [۳۳]

منابع:

۱. برای دریافت سوابق این موضوع رجوع شود به مقاله «پیشینه رابطه علم و دین در اسلام و غرب» نوشته محمدعلی محیطی اردکان، درج شده در ماهنامه معرفت، سال ۲۲، شماره پیاپی ۱۸۸. لینک:



۲. جان الدر، باستان‌شناسی کتاب مقدس.
۳. رجوع شود به مقاله «نظریه اندیشه مدون در اسلام» نوشته مهدی هادوی تهرانی برگرفته از کتاب «ولایت و دیانت» از همین نویسنده.
۴. صحیفه امام، ج ۲۰، صفحه ۴۵۲.
۵. برای بررسی بیشتر نظر دکتر شریعتی

در این خصوص رجوع شود به مقاله «رابطه علم و دین از دیدگاه دکتر علی شریعتی» تألیف آقایان سید جواد میری و علی‌اصغری صدری، درج شده در نشریه پژوهش‌های علم و دین سال ۱۳۹۰، دوره: ۲ شماره: ۲. لینک:



۶. ر.ک: دکتر عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت.
۷. احزاب، آیه ۷.
۸. آل عمران، آیه ۱۹.
۹. آیات متعددی در قرآن نشان می‌دهند که اسلام دین تمامی پیامبران صاحب شریعت بوده است؛ از جمله (یونس، ۷۱ و ۷۲)، (آل عمران، ۶۷)، (یونس، ۸۴)، (آل عمران، ۵۲)، (انعام، ۱۶۲ و ۱۶۳).
۱۰. الإسلام: الطاعة والانقياد والتسليم (معجم لغه الفقهاء).
۱۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۲۵.
۱۲. ص، آیات ۷۱ تا ۷۵.
۱۳. بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۲۵۰.
۱۴. بقره، آیات ۳۰ و ۳۴.
۱۵. بقره، آیه ۳۰.
۱۶. ص، آیه ۷۱.
۱۷. اسراء، آیه ۶۲.

۱۸. سَجَدَ: خَضَعَ ومنه سُجُودُ الصَّلَاةِ وهو وَضْعُ الجَبْهَةِ على الأَرْضِ ولا خُضُوعٌ أَكْبَرُ منه (تاج العروس)؛ السجود: الخضوع مع خفض الرأس (معجم لغة الفقهاء).
۱۹. ذاریات، آیه ۵۶.
۲۰. انبیاء، آیه ۲۵.
۲۱. بقره، آیه ۲۱۳.
۲۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶.
۲۳. نساء، آیه ۶۵.
۲۴. نهج البلاغه، نامه ۷۷.
۲۵. رعد، آیه ۷.
۲۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۲.
۲۷. البرهان، ج ۳، ص ۲۲۹.
۲۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۲.
۲۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸.
۳۰. بصائر الدرجات، ص ۵۲۹ و منابع دیگر با اندکی تغییر.
۳۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۴.
۳۲. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۳۵، به نقل از ثواب الاعمال شیخ صدوق.
۳۳. الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۵۶.

منابع برای مطالعات تکمیلی

۱. در نشانی اینترنتی زیر بحث کاملی در خصوص دو موضوع زیر از زوایای مختلف و از دیدگاه مفسران و صاحب نظران مختلف آمده است و در نهایت نویسنده در آن دو مورد داوری کرده است:

- درباره اینکه شخص جانشین چه فرد یا افرادی بوده‌اند.
- درباره اینکه آدم، جانشین چه کسی یا کسانی بوده است.

به اعتقاد حقیر لازم است اهل مطالعه این مقاله را مطالعه کنند و فارغ از داوری نویسنده، خود درباره آن نتیجه‌گیری کنند.

خلافت انسان در قرآن، محمد هاشم زمانی، نشریه پژوهش‌های قرآنی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۲۰.



۲. در خصوص خلیفه خدا و بررسی وجوه آن، مطالعه این منبع نیز می‌تواند مفید باشد:

خلافت انسان در قرآن، محمدحسین فاریاب، نشریه معرفت، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته، شماره ۱۷۳.



۳. در خصوص امامت و نظرات مختلف پیرامون آن، شما را به مطالعه مدخل امامت در دانشنامه بزرگ اسلامی دعوت می‌کنم.

دانشنامه بزرگ اسلامی، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۳۹۱۰.



۴. در خصوص امامت و رابطه آن با نبوت، مقاله زیر نظرات مختلف را به خوبی گرد آورده است:

تبیین امامت قرآنی به مثابه مقامی مستقل از نبوت با تأکید بر آیه ابتلا، محمد اسعدی، نشریه قرآن شناخت، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته، ج ۶، ص ۷.



سلسله مقالات پاسخ به موسی بن میمون | قسمت دوم

پاسخ به ساختگی بودن اسلام و شاخ یازدهم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رؤیای دانیال

از آنجا که حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم طبق قانون ثابت

شناخت فرستادگان اثبات می‌شود، پس ادعای

ساختگی بودن اسلام رد می‌شود

به قلم: یروشوع ربوبی

• مقدمه

در قسمت پیشین پاسخی به موسی بن میمون درباره دیوانه خواندن پیامبر اسلام ﷺ و قدرت‌طلبی او تقدیم شد؛ در این قسمت به بررسی برخی دیگر از کلمات او خواهیم پرداخت.

• پاسخ به کپی بودن اسلام از یهودیت

موسی بن میمون معتقد است که اسلام کپی شده از یهودیت است؛ او می‌گوید:

«همه این مردان قصد داشتند آموزه‌های خود را با دین الهی ما در یک سطح قرار دهند؛ اما فقط یک آدم ساده‌لوح که از هر دو آگاهی ندارد، نهادهای الهی را به نهادهای انسانی تشبیه می‌کند. [موسی بن میمون در ادامه می‌گوید: اصول ادیان دیگر که شبیه [مذاهب] کتاب مقدس هستند معنای عمیق‌تری ندارند، بلکه تقلیدهای سطحی هستند که از آن کپی شده و الگوبرداری شده‌اند. آنها مذاهب خود را از ما الگوبرداری کردند تا خود را تجلیل کنند و با این خیال خوش باشند که شبیه فلان و فلان هستند. باین حال، جعل آنها یک راز آشکار (گشوده) برای آگاهان است. در نتیجه، آنها مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند، درست همان‌طور که یک شخص به هنگام تقلید یک میمون از اعمال انسان‌ها می‌خندد و لبخند می‌زند.» پایان نقل قول.

در پاسخ او می‌گوییم:

این بدبینانه‌ترین برداشت است! چراکه گزینه دیگری نیز وجود دارد؛ به عبارت دیگر فرض اول در صورتی

می‌تواند درست باشد که محمد ﷺ حق نباشد. از آنجاکه حقانیت محمد ﷺ طبق قانون ثابت شناخت فرستادگان اثبات می‌شود، [۱] پس ادعای ساختگی بودن اسلام رد می‌شود. [۲]

بنابراین آنچه باقی می‌ماند این است که شباهت کلماتشان یا یکی بودنشان به جهت این است که از یک منبع تغذیه می‌کنند.

البته به یهودیان می‌گویم تهمت کپی کردن اتهامی نیست که فقط در خصوص اسلام زده شده باشد؛ برای مثال همین اتهام در خصوص کتبی که یهودیان به آن معتقدند نیز زده شده است که آنها برگرفته از متون سومریان‌اند! سید احمدالحسن در کتاب «توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و آکد» [۳] به آن اشاره کرده و از دین الهی دفاع می‌کند و علت این شباهت‌ها را بیان می‌کند که به اختصار این شباهت‌ها به‌خاطر یکی بودن منبع است.

• بررسی ادعای شاخ یازدهم بودن پیامبر ﷺ در رؤیای دانیال

موسی بن میمون در ادامه می‌گوید:

«این واقعه در بشارت الهی دانیال پیش‌بینی شده بود که براساس آن، در آینده شخصی با دینی مشابه دین واقعی و با یک کتاب و ارتباطات شفاهی ظاهر می‌شود که متکبران و انمود می‌کند که خداوند به او وحی عطا کرده و با او گفت‌وگو کرده، در کنار ادعاهای گزاف دیگر. از این‌رو، دانیال در رؤیای مربوط به شاخی که رشد می‌کند و قوی و طولانی می‌شود، در توصیف ظهور پادشاهی عربی پس از سقوط

امپراتوری روم، به ظهور دیوانه و پیروزی‌های او بر امپراتوری‌های روم، ایران و بیزانس اشاره کرده است. این [موضوع] به‌وضوح در آیه‌ای که هم برای عوام و هم برای عده معدود قابل‌درک است، مشخص است. از آنجاکه این تعبیر از حقایق تاریخ نتیجه می‌شود، نمی‌توان معنای دیگری برای این آیه قائل شد: «شاخ‌ها را در نظر گرفتیم و اینک در میان آنها شاخ دیگری آمد، کوچکی که پیش از آن سه تا از اولی‌ها. شاخ‌ها از ریشه کنده شدند و اینک در این شاخ چشمانی مانند چشمان انسان و دهانی بود که سخنان بزرگ می‌گوید.» (دانیال ۷: ۸). پایان نقل قول.

می‌گوییم:

ابن میمون سعی دارد این شاخ را به محمد ﷺ تأویل کند که درست یا غلط بودن این موضوع به‌سادگی برای هر عاقلی روشن می‌شود؛ در مقدمه می‌گوییم:

متن نمی‌گوید این شاخ با کتابی مشابه تورات خواهد آمد و دینی شبیه دین یهودیت را با خود می‌آورد:

«پس در این شاخ‌ها تأمل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخ‌های اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.» [۴]

حتی اگر چنین متنی وجود داشت، هیچ‌گونه دلالتی بر محمد ﷺ نداشت؛ چرا؟ برای شما توضیح می‌دهیم:

اول، در آیه می‌خوانیم:

(بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندان‌های بزرگ آهنین داشت و باقی‌مانده را می‌خورد و پاره‌پاره می‌کرد و به پاهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همهٔ وحوشی بود که قبل از او بودند و ده شاخ داشت.) [۵]

به نظر شما چرا ابن‌میمون دربارهٔ این وحش که این شاخ‌ها مخصوصاً شاخ آخر از آن می‌روید چیزی نگفت؟! منشأ یا حامی تمام این شاخ‌ها باید وحش چهارم باشد! خواننده از خود بپرسد که آیا سلطنتی وجود داشت که هم حامی محمد ﷺ و هم حامی امپراتوری ایران و هم روم شرقی و غربی باشد؟! پاسخ واضح است! اساساً چنین سلطنتی وجود نداشت!

دوم، موضوعی که نشان می‌دهد خود ابن‌میمون لایق همان وصفی است که به پیامبر ما نسبت می‌دهد. این است که شاخ یازدهم سه شاخ دیگر را نابود می‌کند! به آیه دقت کنید:

(و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه هستند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند.) [۶]

چنین اتفاقی رخ نداد که محمد ﷺ پادشاهان ایران و روم شرقی و غربی را به زیر بکشد! [۷] این موضوع نیز به دلایل دیگر در بطلان تفسیر ابن‌میمون اضافه می‌کند!

سوم، در متن می‌خوانیم:

(۲۱) پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تا حینی که قدیم‌الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلیٰ تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. [...] ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدسان حضرت اعلیٰ داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.)

طبق این متن می‌پرسم:

حاکمیت این شاخ به کلی نابود می‌شود و مشخص است که مقدسان پیروز می‌شوند! با اندکی رجوع به تاریخ، هر عاقلی حق دارد بپرسد چگونه این موضوع بر محمد ﷺ تطبیق پیدا می‌کند و مقدسان پیروز می‌شوند؟ ما در تاریخ چنین موضوعی را نمی‌بینیم! اما تفسیر زشت ابن‌میمون را چرا!

(و سخنان به ضد حضرت اعلیٰ خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلیٰ را دلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمان‌ها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد.) [۸]

آیا محمد ﷺ که خدا را جلال داد و خواستار حاکمیت خدا بود، سخنی بر ضد خدا یا فرستادگان او گفت که این متن بر آن منطبق شود؟ بدون هیچ تردیدی خیر.

و آیا او مقدسان را دلیل ساخت که این متن بتواند بر او صدق پیدا کند؟! مقدسان در نظر ابن‌میمون بی‌تردید یهودیان زمان محمد ﷺ بودند! نمی‌دانم چگونه یهودیان آن زمان توانستند در نظر او مقدس باشند در حالی که می‌دانیم یهودیان به سراغ اجتهاد [۹] و مجتهدین می‌رفتند و بدین ترتیب خواستار حاکمیت مردم شدند یا مانند علمایشان خود را خدا قلمداد کردند و به تشریح پرداختند، یا علمای خود را به جای خدا، پرستش کردند. آیا کسی که در عمل خدا را عبادت نمی‌کند مقدس است؟!

چهارم، محمد ﷺ با قانون ثابت شناخت آمد و امکان ندارد که یک شخص هم‌زمان خوب و در آن واحد بد باشد.

در نتیجه تا اینجا مشخص شد که محمد ﷺ مصداق آن شاخ در رؤیای دانیال ع‌س‌و‌آ نیست.

• در پایان

مشخص شد که تهمت کپی کردن اسلام از یهودیت بی‌اساس است؛ همچنین شاخ یازدهم بودن محمد ﷺ هیچ پایهٔ کتاب مقدسی و تاریخی و عقلی ندارد و متأسفانه ابن‌میمون جانب عدالت و انصاف را در پیش نگرفته بود.

منابع:

۱. سید احمد الحسن در کتاب سیزدهمین حواری و عقاید اسلام از طریق قانون ثابت شناخت فرستادگان نشان می‌دهد که محمد ﷺ حق است؛ این قانون دارای سه رکن است؛ یعنی: ۱. نص یا وصیت؛ ۲. علم و حکمت؛ ۳. حاکمیت خدا؛

بگذارید درباره پادشاه ایران در زمان پیامبر خدا ﷺ یعنی خسرو پرویز صحبت کنیم؛ اگر او یکی از آن شاخ‌ها باشد، پس آیا از لحاظ علمی و عقیدتی به زیر کشیده شد؟ او حتی خط اول نامه پیامبر خدا ﷺ را که خواند، نامه را پاره کرد! بنابراین درگیر شدن عقایدی و علمی خسرو پرویز با پیامبر خدا چگونه رخ داد؟ اصلاً این درگیری علمی یا عقایدی چه سندی دارد؟ تا اینکه بخواهیم به مرحله مغلوب شدن او برسیم؟! دوم، اگر گفته شود لزومی به درگیری آنان در این ابعاد آن هم به طور مستقیم با آن سه شاخ نبود، خب می‌گوییم باید با سند صحبت کرد! اگر این طور باشد اول موسی بن میمون باید تفسیر آن هفت شاخ دیگر را برای ما مشخص می‌کرد که نکرد و سپس باید به ما می‌گفت که چگونه این علوم و عقاید بدون درگیری توانست آن سه پادشاه را مغلوب کند، اما آن هفت شاخ دیگر را مغلوب نکرد؟! ۸. دانیال ۷:۲۵.

۹. برای نمونه: ر.ک: تلمود بابلی، شبات ۱۱۵الف: ۳ تا ۷.

آنجا جدال مفصلی را به یاری و خواست خدا شروع خواهیم کرد. ۳. لینک دانلود کتاب:



۴. دانیال ۷:۸.
۵. دانیال ۷:۷.
۶. دانیال ۷:۲۴.
۷. ممکن است گفته شود از کجا معلوم نظر موسی بن میمون این نبود که غلبه شاخ یازدهم بر سه شاخ دیگر از جهت عقیدتی و علمی باشد؟! در مقدمه می‌گوییم: اگر منظور موسی بن میمون این بود که پیامبر عقیده برتر یا علم برتر را نسبت به سه شاخ دیگر یا سه پادشاه دیگر آورد و آن سه پادشاه را این گونه مغلوب کرد، پس چرا موسی بن میمون، پیامبر خدا محمد ﷺ را مدام دیوانه خطاب می‌کرد؟! آیا دیوانه باور یا علمی را می‌آورد که دیگران را مغلوب می‌کند؟! اما در پاسخ به این ادعا دو نکته را می‌گوییم: اول، سند مغلوب شدن عقایدی یا علمی سه پادشاه کجاست؟

اما **زکن اول**: طبق تنخ، فرستادگان خدا با نص یا وصیت شناخته می‌شوند و از سوی فرستاده یا فرستادگان پیشین به آنها نص می‌شود؛ مثلاً موسی (مُشه) به یوشع (یهوشوع) وصیت کرد و یوشع از این طریق شناخته شد. برای مطالعه این مطلب می‌توانید به دواریم (تنثیه) فصل ۳۱ آیات ۱۴ تا ۱۵ رجوع کنید؛ یا برای دیدن وصیت داوید (داوود) به شَلْمُو (سلیمان)، اوّل ملاخیم (پادشاهان)، فصل ۱، آیات ۳۲ تا ۳۷ را مطالعه کنید. پس شلومو با وصیت شناخته شد. یا وصیت یَشْعِیا (اشعیا) به منجی را در فصل ۱۱ از یَشْعِیا می‌توانید مشاهده کنید؛ پس منجی هم با وصیت شناخته می‌شود.

زکن دوم: فرستادگان خدا دارای علم و حکمت‌اند؛ در ارتباط با علم و حکمت انبیای خدا به این نمونه‌ها که بر تنخ ارائه می‌کنیم توجه کنید: برای مشاهده تعلیم دادن فرایض و شرایع توسط مُشه و علم او به داوری به شَمُوْت (خروج)، فصل ۱۸، آیات ۱۵ تا ۱۶ رجوع کنید؛ و برای اینکه بدانیم یهوشوع دارای حکمت بود و با آن آمد می‌شود به دواریم، فصل ۳۴، آیه ۹ و کتاب یهوشوع، فصل ۲۳، آیه ۱۱ و ۱۶ رجوع کرد و برای مطالعه حکمت شموئل (سموئیل) به کتاب ۱ شموئل، فصل ۱۲، آیات ۲۰ تا ۲۴ توجه کنید و برای حکمت شلومو به ۱ ملاخیم فصل ۵، آیات ۹ تا ۱۱ می‌توانیم رجوع کنیم؛ و برای مشاهده اینکه یَشْعِیا با حکمت آمد به کتاب یَشْعِیا فصل ۱، آیات ۱۶ تا ۱۷ رجوع کنید و برای مشاهده اینکه یرمیا (ارمیا) با حکمت آمد به کتاب یرمیا، فصل ۷، آیات ۳ تا ۷ رجوع کنید.

زکن سوم: فرستادگان خدا خواستار حاکمیت خداوند هستند یا به آن دعوت می‌کنند. برای مطالعه می‌توانید به تنخ رجوع کنید؛ حاکمیت خدا یعنی حق تشریح و قانون‌گذاری برای خداست و اجراکننده قوانین الهی هم باید توسط خدا انتخاب شود. به طور خلاصه مُشه و یهوشوع با آن آمدند؛ همان طور که در قسمت قبل تقدیم شد.

۲. جلوتر می‌بینیم که موسی بن میمون به نقد برخی ادله ما پرداخته است که در



مالکیت خصوصی

تکلیف اموال امام زمان علیه السلام در زمان غیبت

به قلم: کاظم محمدی

بدیهی است که هر جامعه باید برای روابط اقتصادی خود قوانینی قرار دهد تا همه براساس آن قانون خاص و مشخص با یکدیگر دادوستد کنند و نیز رابطه اقتصادی مردم با دولت نیز تنظیم شود. دو نگاه کلی در این زمینه وجود دارد که یکی از آنها مالکیت خصوصی را مقدس می‌انگارد و دیگری مالکیت جمعی را تقدیس می‌کند. اسلام اگرچه به مالکیت خصوصی احترام می‌گذارد، ولی با وضع قوانین تنظیم‌گر همچون خمس، زکات، انفاق، انفال، صدقه، جزیه، وقف و... از بلوکه شدن ثروت و انحصاری شدن آن جلوگیری می‌کند. [۱]

مکانیزم‌های چرخش سرمایه در اسلام، برخلاف اقتصادهای لیبرالی، هیچ‌گاه از قوه قهریه استفاده نکرده و صاحبان سرمایه با امید به انجام تکلیف و کسب رضایت خداوند تکالیف مالیاتی خود را انجام می‌دهند.

در اسلام برای امور مالیاتی ردیف‌هایی از قبل تعریف شده است. به‌عنوان مثال برای زکات منابعی تعریف شده، همچنین محل مصارف آن نیز مشخص است. ولی در وقف نه منبع معینی مشخصی وجود دارد و نه محل صرف مشخصی، و کاملاً سیال و شناور است. [۲] خمس نیز تقریباً چنین حالتی دارد؛ یعنی اگرچه منبع ثابتی برای



پس هر چیزی که تحویل داده نشده، صاحبش در آن مختار است و هر چه تحویل داده شده، صاحب [قبلی] اش دیگر در آن اختیار ندارد، چه بدان نیاز پیدا کند چه نیاز پیدا نکند، چه فقیر شود و چه بی‌نیاز باشد؛ اما در خصوص کسی که آنچه را از اموال ما نزد اوست حلال انگاشته و بدون امر ما، همانند اموال شخصی‌اش از آن استفاده می‌کند، کسی که این کار را انجام دهد ملعون است و ما در روز قیامت دشمنان اویم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آنچه را که نزد عترت من حرام است حلال بداند بر زبان من و تمام انبیا ملعون است. کسی که بر ما ظلم کند جزو ظالمین است و لعنت خداوند بر اوست به خاطر آیه شریفه: **(أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)** (لعنت خدا بر ظالمان)؛ اما سؤالت در خصوص اموال [غیرمنقول مثل زمین] ما که در خطر نابودی است که آیا احیای آن و برگرداندن سودش پس از کسر مخارج به نیت ثواب و نزدیک شدن به ما، آیا جایز است؟ [پاسخ این است] تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست، پس چگونه در اموال ما جایز باشد؟ کسی که بدون امر ما چنین کاری کند، آنچه را خدا از ما بر او حرام کرده بود حلال انگاشته و هر کسی از اموال ما چیزی بخورد فقط آتش می‌خورد و به زودی در جهنم افکنده خواهد شد؛ اما درباره کسی که برای ما، مالی [غیرمنقول] که در خطر نابودی است قرار می‌دهد و کسی را بر آن بگمارد که آن را اداره کرده و احیا کند و پس از کسر مخارج سود حاصل را برای ما بفرستد، این فقط برای کسی که صاحب [قبلی] مال او را تعیین کرده جایز است و برای دیگران این کار جایز نیست؛ اما درباره میوه‌های زمین ما، ... خوردن آن جایز و بردنش حرام است.» [۵]

جَعَفَرُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ ع ... وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَتِنَا وَ مَا يُجْعَلُ لَنَا نَمَّ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلِّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ وَ كُلُّ مَا سَلَّمَ فَلَا خِيَارَ فِيهِ لِصَاحِبِهِ اِحْتِاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ أَوْ لَمْ يَخْتِجْ اِفْتَقَرَ إِلَيْهِ أَوْ اسْتَعْنَى عَنْهُ وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَجِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَ يَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ نَحْنُ خَصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص الْمُسْتَجِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَ لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ فَمَنْ ظَلَمْنَا كَانَتْ مِنْ جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ وَ كَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** ... وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الصِّيَاعِ الَّتِي لِنَاحِيَتِنَا هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعَمَارَتِهَا وَ آدَاءِ الْخَرَاجِ مِنْهَا وَ صَرْفِ مَا يُفْضَلُ مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَةِ اِحْتِسَاباً لِلْأَجْرِ وَ تَقَرُّباً إِلَيْنَا فَلَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ غَيْرِهِ بَعْدَ إِذْنِهِ فَكَيْفَ يَجِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا مَنْ فَعَلَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مِنَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئاً فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَاراً وَ سَيَصِلُ سَعيراً وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لِنَاحِيَتِنَا صَيْعَةً وَ يُسَلِّمُهَا مِنْ قَتْمٍ يَقُومُ بِهَا وَ يَعْمرُهَا وَ يُؤَدِّي مِنْ دَخْلِهَا خَرَاجَهَا وَ مَثُونَتَهَا وَ يَجْعَلُ مَا يَبْقَى مِنَ الدَّخْلِ لِنَاحِيَتِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبُ الصَّيْعَةِ قِيَمًا عَلَيْهَا إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ التَّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهَا الْمَاءُ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَ يَأْكُلُهُ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنَّهُ يَجِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ»

«اما در خصوص وقفی که برای ما قرار داده می‌شود و سپس صاحب [قبلی] اش بدان نیاز پیدا می‌کند،

خمس تعریف شده ولی محل صرف آن به تشخیص حجت خداست. بدین ترتیب اگر امام معصوم محل صرف خمس را برآوردن نیازهای فقرا یا طرح‌های توسعه‌ای یا سرمایه‌گذاری‌های کلان یا حتی مسائل فرهنگی و عمومی تعریف کند، این مسئله لازم‌الاجراست.

همچنین اگر امام معصوم در خصوص خمس معافیت‌های مالیاتی را به اجرا بگذارد باز امر او نافذ خواهد بود. همان‌طور که در احادیث به این مسئله اشاره شده و به‌عنوان نمونه، در توقیعی که برای اسحاق بن یعقوب فرستاده شده، امام مهدی علیه السلام خمس را در زمان غیبت به شیعیان بخشیدند؛ یعنی در مدتی مشخص، شیعیان از معافیت‌های مالیاتی در بخشی از منابع درآمدی معاف شدند. [۳] همچنین دیگر ائمه علیهم السلام نیز در برهه‌هایی شیعیان خود را به دلایلی از پرداخت خمس معاف می‌کردند. [۴]

در این بین، بعضی که همواره امور فرهنگی برایشان کم‌اهمیت‌تر از امور اقتصادی بوده و به‌نوعی به اقتصاد سوسیالیستی اعتقاد داشتند، گویی کلام امام معصوم علیه السلام را نپسندیدند و با توجیهاتی غیر علمی، علیه خواست و کلام امام مهدی علیه السلام رفتار کردند.

از آنجایی که خوانندگان محترم خود به این اوضاع آگاهی دارند و ما فرصت کافی برای واکاوی تمام زوایای این نوع از رفتارهای شبه‌اقتصادی را نداریم، به اصل مطلب می‌پردازیم.

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي

زمان علیه السلام نیز حاضر بود همین کار را می‌کرد؛ ولی ابدأً حتی یک دلیل برای اثبات این ادعای بزرگ ارائه نخواهند کرد.

اما از کجا معلوم امام زمان علیه السلام به جای سازمان‌دهی حوزه‌های علمیه به زباله‌گردها رسیدگی نمی‌کرد و به جای سیستم‌های ناکارآمد و هزینه‌زا، کودکان کار و اقشار مستضعف و مستمند را سامان نمی‌داد؟

از کجا فهمیدید امام زمان علیه السلام نسبت به کارهایی که با حدس و گمان سازمان‌دهی شده است، ناراضی نباشد؟ پاسخ از خود سؤال مشخص است؛ و گویی امام زمان علیه السلام در حدیثی که آن را ذکر کردیم عمداً از بعضی کلمات استفاده می‌کند تا شدت اهمیت حفظ بر اموال خود را که اموال الهی است برساند.

اجازه دهید بخش‌هایی از این حدیث را مجدداً مورد دقت قرار دهیم.

«و هرچه تحویل داده شده، صاحب [قبلی] اش دیگر در آن اختیار ندارد، چه بدان نیاز پیدا کند چه نیاز پیدا نکند، چه فقیر شود و چه بی‌نیاز باشد» آیا کسی می‌تواند تصور کند امام مهدی علیه السلام به فکر فقیر و نیازمند نیست و به راحتی می‌گوید فقیر و نیازمندی که اموال خود را به ما داده، دیگر نمی‌تواند از اموالی که قبلاً صاحبش بوده و آن را بخشیده استفاده کند؟ آیا ما به عنوان انسان‌های عادی، هیچ‌وقت این چنین کاسب‌کارانه به قضیه مالی نگاه کرده‌ایم که اکنون امام مهدی علیه السلام را به آن متهم کنیم؟ نگارنده به عنوان یکی از محبین بی‌ارزش امام مهدی علیه السلام که جرئت ندارد خود را حتی شیعه او بنامد، این کلام امام مهدی علیه السلام را این‌طور می‌فهمد: «رسیدگی به فقرا اگرچه

این حدیث در چند موضع به همه (بدون استثنا) اخطار می‌دهد که مالکیت خصوصی امام زمان علیه السلام چیزی نیست که شما بدون امر (و نه فقط رضایت) او بتوانید به آن دست‌درازی کنید و با هر بهانه‌ای در اموال امام زمان علیه السلام دخل و تصرف کنید.

علاوه‌بر این همان‌طور که همه می‌دانند، هر شرکتی چه کوچک و چه بزرگ، چه دولتی چه خصوصی حسابرسی‌های ثابت و گردشی دارند. علت آن نیز مشخص است، هر جا پول باشد احتمال فساد زیاد است؛ برای همین رشته حسابداری یکی از رشته‌های مهم دانشگاهی است و نرم‌افزارهای حسابداری همیشه یکی از نرم‌افزارهای مهم در دنیا هستند. اما در شرکت‌های بزرگ مدعیان احیای دین، چه سندی وجود دارد که اثبات کند اموال امام زمان علیه السلام برای احیای دین خرج شده است؟ چه گزارشی از گردش پول، هزینه‌کردها، عوایدی، مکت پول در حساب‌های خصوصی یا شرکتی، نتایج حاصل از هزینه، ردیف بودجه، برنامه و بودجه و ... وجود دارد؟ پاسخی وجود ندارد. می‌توان حدس زد نبود حسابرسی‌های مالی به چه هدفی رخ می‌دهد و به کجا ختم می‌شود. آنان می‌گویند ما خمس را برای ترویج علوم دینی و تبلیغ دین در بین مردم صرف می‌کنیم و اگر امام

ما اینجا باید به تفاوت امر و رضایت نیز بپردازیم. امر به کاری یعنی طلب از کسی برای انجام آن کار، ولی رضایت معنای طلب را در خود ندارد. به بیان ساده‌تر، اگر مولا ما را به چیزی امر کند، یعنی آن را از ما خواسته، ولی اگر نسبت به چیزی صرفاً رضایت داشته باشد، به این معناست که ما برای انجام آن چیز یا آن کار مکلف نیستیم. امام مهدی علیه السلام در خصوص تصرف در اموال خود، رضایت را شرط ندانسته است؛ بلکه عدوانی نبودن تصرف در اموال امام مهدی علیه السلام، امر ایشان علیه السلام است؛ و بدون امر ایشان، دخل و تصرف در اموال ایشان علیه السلام عدوانی بوده و غصب به حساب می‌آید؛ و کسانی که به دخل و تصرف در اموال امام مهدی علیه السلام اقدام می‌کنند، علت صحت کار خود را رضایت امام مهدی علیه السلام بیان می‌کنند؛ و ما حتی اگر این ادعای بدون دلیل را بپذیریم، نمی‌توانیم از نبود امر از طرف امام مهدی علیه السلام برای تصرف در اموالش صرف‌نظر کنیم؛

حتی با نیت حفظ و بهره‌وری اموال کسی در اموالش تصرف کند حرام خدا را حلال کرده است. [۶] سؤال ما این است: آیا گرفتن خمس نیاز به کسب اجازه از امام مهدی علیه السلام ندارد؟ یا آنکه امام مهدی علیه السلام برای عده خاصی، اجازه‌ای صادر فرموده است که ما از آن بی‌خبریم؟

سپس امام مهدی علیه السلام با این کلامشان هر نوع بهانه‌ای را بر مدعیان پُرمدعا می‌بندد: «اما درباره کسی که برای ما مالی [غیرمنقول] که در خطر نابودی است قرار می‌دهد و کسی را بر آن بگمارد که آن را اداره کرده و احیاء کند و پس از کسر مخارج، سود حاصل را برای ما بفرستد، این فقط برای کسی که صاحب [قبلی] مال، او را تعیین کرده جایز است و برای دیگران این کار جایز نیست.» تصرف در اموال امام زمان علیه السلام برای هیچ‌کسی جایز نیست. اگر وقف‌کننده (یا هر شکل دیگری غیر از وقف) مالی را برای امام زمان علیه السلام تعیین کرد و کارفرمایی برای تصدی آن تعیین نمود، آن کارفرما نمی‌تواند کار را به دیگری واگذار کند. هیچ شرط و تبصره‌ای هم ندارد.

علیه السلام هشداردهنده است. تصرف در اموال دیگران بدون اجازه و امر او، تصرف عدوانی و حرام است. نیت مهم نیست. حتی اگر شما با نیت خیرخواهانه بخواهی کاری انجام دهی باید از صاحب آن کسب اجازه کنی. در این کار، محمد بن جعفر اسدی حتماً دچار مشقت‌هایی نیز می‌شد و در واقع می‌خواست با به زحمت انداختن خود، اموال امام مهدی علیه السلام را حفظ کند و از این راه به امید کسب رضایت خدا بود؛ ولی باین حال امام مهدی علیه السلام محکم به او پاسخ می‌گوید و مرزهای اقتصادی را به‌خوبی روشن می‌نماید.

حال، بیندیشیم چطور می‌شود امام مهدی علیه السلام به محمد بن جعفر اسدی آن‌گونه پاسخ می‌دهد و او را از دست‌درازی به اموالش (اگرچه نیت خوبی داشت) نهی می‌کند؛ ولی در خصوص خمس امام مهدی علیه السلام که ممکن است هزاران برابر آن قطعه زمین ارزش اقتصادی و معنوی داشته باشد، این حساسیت‌ها وجود نداشته باشد؟ از این گذشته، امام مهدی علیه السلام به‌صراحت می‌فرماید کسی که چنین کاری را مرتکب شود، یعنی

بسیار مهم است، اما دست‌درازی به اموال دیگران، حتی اگر تا چند روز پیش همین فقیر صاحب آن مال بوده باشد را توجیه نمی‌کند. رفع نیاز فقیر، باید از بودجه‌هایی که خود تعیین می‌کنم و از طریق نمایندگانی که خود معرفی می‌کنم انجام شود.» اگر فهم نویسنده این سطور درست یا نزدیک به حق باشد، بدین معناست که با هیچ توجیه و بهانه‌ای نمی‌توان به اموال دیگران و از جمله امام زمان علیه السلام تعرض کرد. از کسانی که حد انصاف را نگه داشتند و عمداً خود را به نادانی نمی‌زنند خواهش می‌کنم به این کلمات دقت فرمایند. امام مهدی علیه السلام می‌فرماید: «اما سؤال در خصوص اموال [غیر منقول مثل زمین] ما که در خطر نابودی است که آیا احیای آن و برگرداندن سودش پس از کسر مخارج به نیت ثواب و نزدیک شدن به ما، آیا جایز است؟ [پاسخ این است] تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست، پس چگونه در اموال ما جایز باشد؟ کسی که بدون امر ما چنین کاری کند، آنچه را خدا از ما بر او حرام کرده بود حلال انگاشته و هرکسی از اموال ما چیزی بخورد فقط آتش می‌خورد و به‌زودی در جهنم افکنده خواهد شد.»

محمد بن جعفر اسدی می‌بیند بعضی از اموال امام مهدی علیه السلام در معرض نابودی هستند و برای همین با خود فکر می‌کند بهتر است روی آن کار کنم و بعد از کسر مخارج، سود آن را به امام مهدی علیه السلام برسانم. همه حُسن‌نیت ایشان را می‌فهمند. محمد بن جعفر از روی دل‌سوزی خواست اموال امام زمان علیه السلام را به بهره‌وری برساند و سپس بدون چشمداشت، سود اموال امام مهدی علیه السلام را به ایشان بدهد؛ اما می‌بینیم تعبیر امام مهدی

اگر از ما بپرسید پس تکلیف این اموال چه خواهد شد، به شما پاسخ خواهیم داد آیا امام زمان علیه السلام خود به این مسئله توجه ندارد؟ آیا او نمی‌داند با اموال خود چه کند تا اینکه نیاز باشد ما برای اموال او تصمیم بگیریم؟

داده و حرام خدا را حلال کرده و اموال امام مهدی علیه السلام را تصرف کردند.

شاید خواننده گرامی شعر «هزار چراغ دارد و بیراهه می‌رود/ بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش» را نپسندد و نگارنده نیز اقرار دارد تقلیل دادن حکمت‌های الهی که توسط امام مهدی علیه السلام بیان می‌شود به این شعر حتماً جفا به ساحت قدسی آن امام مظلوم است؛ اما چه می‌شود اگر لحظه‌ای تصور کنیم بعضی از دستورات دینی شاید برای این باشد که ما بفهمیم نیازمند به امامی الهی هستیم، نه اینکه به محض خالی دیدن میدان برای کسب ریاست‌های باطل مسابقه بگذاریم.

از آن گذشته، امام مهدی علیه السلام تکلیف خمس را مشخص کرده و فرمودند ما آن را برای شیعیان خود حلال کردیم. [۷] یعنی لازم نبود شیعه در زمان غیبت خمس بپردازد و مسئله به اصطلاح «سالبه به انتفای موضوع» بود. دلتان برای چه می‌سوزد؟ اموال امام مهدی علیه السلام؟ کدام اموال؟ امام مهدی علیه السلام خمس را به شیعیان بخشیده بود.

اول تصمیم گرفتند به جای امام مهدی علیه السلام حکم بدهند که آیا می‌تواند اموال خود را ببخشد یا خیر؟ و بعد از اینکه حق امام مهدی علیه السلام در تصمیم‌گیری در خصوص اموالش را از ایشان علیه السلام سلب کردند، حکم خدا را تغییر

شیعه واقعی با خود می‌اندیشد که دین به امامی نصب شده از طرف خدا نیاز دارد و اگر من امروز امام را نمی‌شناسم، مجوزی برای تصرف جایگاه و اموال امام علیه السلام نمی‌شود؛ بلکه تلنگری است برای اینکه به دنبال امام بروم و بلکه بدوم و عمرم را صرف یافتن جانان کنم تا جایی که جان بفرساید و تن بیازارد. [۸]

منابع:

- را جمع‌آوری کرده است.
۵. محمد بن علی ابن بابویه، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۵۲۰-۵۲۱.
 ۶. خود این کار، یعنی حلال دانستن حرام، خود عقوبت الهی را در پی دارد.
 ۷. «وَ أَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَ جُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى وَ قَتِ ظُهُورِ أَمْرِنَا لِتَطْيِيبِ و لَادَتُهُمْ وَ لَا تَحْبِثُ»، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۴۸۵.
 ۸. (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أُبَلِّغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) (و [یاد کن] هنگامی را که موسی به جوان [همراه] خود گفت دست‌بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم هرچند سال‌ها [ی سال] سیرکنم).

۱. (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِيِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)
۲. وقف‌کننده در محدوده شرع، هرچیزی را با هر نیتی وقف کند نافذ و لازم‌الاجراست.
۳. الغيبة للطوسی، ص ۲۹۲.
۴. محمد بن الحسن الطوسی، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۲، ص ۵۷. شیخ طوسی بابی را به مباح شمرده شدن خمس از طرف ائمه (ع) اختصاص داده شده و احادیث مربوطه

صراط جاودانه

مسیر هدایتی که همراهی با آن سبب رستگاری است

به قلم: ستاره شرقی

مقدمه

(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَالضَّالِّينَ) (ما را به راه راست هدایت فرما، راه کسانی که به آنها نعمت داده‌ای، نه بر آنها که غضب کرده‌ای و نه گمراهان).

چندی پیش در تلویزیون شاهد راهپیمایی عده کثیری از مردم، برای بزرگداشت شخص نسبتاً مشهوری بودم. آنچه نظرم را به خود جلب کرد اتحاد آنها در این مسیر بود! با آنکه شخص مدنظر معصوم نبود، اما چنان اشکی در نبودش از چشمانشان سرازیر بود که گویا بدون او زندگی معنایی ندارد! و شعار اکثر آنها هم این بود: «راهت ادامه دارد!»

به راستی راه شخص مکلف و غیرمعصوم چیست که ادامه داشته باشد؟ آیا معنای صراط حقیقی را درست فهمیده‌اند که چنین خود را به آب‌و‌آتش زده و نعره برمی‌آورند که «راهت ادامه دارد»؟!

اگر وحدت و یکپارچگی جمعیتی که تا افق دیده را مدهوش خویش کرده، برای آمدن صاحب‌الزمان عجله که معصوم است، اولاد پیغمبر است، راهش روشن و گواه سعادت است، می‌بود وضع ما چگونه می‌شد؟

به راستی راه درست در شخص معصوم است یا غیرمعصوم؟! چگونه می‌شود که دل‌ها برای از دست دادن شخصی همانند خودشان که نصی (معرفی‌نامه‌ای) بر او نیست و ولایتی ندارد به لرزه و آه و فغان می‌افتد، اما در مسیر امام معصوم که حق است، آه و حسرتی نداشته و غم نداشتن و نبودن او دل‌هایشان را به لرزه نمی‌اندازد؟!

تفاوت در عبور

در روایتی از امام صادق علیه السلام در بیان ویژگی پل صراط و چگونگی عبور از آن اشاره شده که می‌فرمایند: «مردم در گذر از صراط طبقه‌بندی شده‌اند و صراط باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است. بعضی مثل برق عبور می‌کنند و برخی مانند تاخت اسب و بعضی با خزیدن و بعضی قدم‌زنان و بعضی آویزان بر صراط که گاه قسمتی از آنان را آتش فرامی‌گیرد و قسمتی از آنان را رها می‌کند.» [۵] با توجه به کلام امام صادق علیه السلام ویژگی افراد در عبور از صراط با یکدیگر متفاوت است. چنین مضمونی در برخی روایات معصومین وارد شده که «بعضی مؤمنان از صراط رعدآسا عبور می‌کنند.» [۶]

از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است: «ناگهان برقی از درون او می‌جهد و راه را برایش روشن می‌کند و مسیر را با آن طی می‌کند و از این در به آن در و از این منزل به آن منزل می‌رود تا به درب سلامت و منزلگاه نهایی می‌رسد.» [۷]

**این تفاوت‌ها در عبور از پل صراط از چه روست؟
آیا اعمالی هست که نتیجه‌اش گذر رعدآسا یا خزیدن
و قدم زدن باشد؟
کیفیت گذر از صراط چه ارتباطی با عالم دنیا دارد؟**

بلعیدن با سرعت بسیار

برخی از عالمان لغت، ریشه «صراط» را «سراط» می‌دانند که در اصل لغت به معنای بلعیدن است و تبدیل «سین» به «صاد» ناشی از تناسب آن با «ط» است. [۸] سید احمد الحسن در بیان صراط می‌فرماید: «صراط یعنی بلعیدن با سرعت بسیار. این راه به این دلیل چنین نامیده شده است که همین که با نیت خالص برای خداوند، پایت را در ابتدای آن بنهی، خود می‌بینی که به آخرش رسیده‌ای.» [۹]

نیت خالص!

نیتی که تنها برای رضای خداست، نیتی که درون قلب‌ها شکل می‌گیرد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «آن‌کس که قلب سالم و سلیم دارد نیتش خالص و صادقانه خواهد بود.» [۱۰] نیت خالص، در قلب سالم است! یعنی قلبی که آلودگی و تاریکی در آن راه ندارد و تیرگی و نفرت از آن دور است. چنین قلبی است که

نکند راه سعادت در پیروی از غیر معصوم است؟! آیا یاری او مهم است؟! غم دوری از او مهم است یا یاری امام و هم‌قدم شدن با او در صراط مستقیم؟ چه می‌شود که انسان از صراط مستقیم به صراط جحیم می‌افتد؟ اصلاً چه شده که انسان‌ها صراط را نشناخته‌اند؟ و چرا با آنکه آن را نشناخته‌اند در طلب رسیدن به آن حریص نیستند؟! حتی دیده شده خیلی‌ها در مسیر رسیدن به صراط حق به خطا رفته‌اند! ما را چه شده که از حق روی‌گردان و در باطل غوطه‌ور شده‌ایم! چشم‌هایمان از ظلمت و لذت‌های دنیایی پر شده و حق و صراطش را نمی‌شناسیم! درک علما از صراط چیست؟ آیا درک صحیح و درست یعنی پیروی از کلام علما و افسار هدایت را به دست آنها سپردن؟! برای رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها با ما همراه باشید.

دیدگاه برخی علما در خصوص «صراط»

شیخ صدوق در کتاب الاعتقادات می‌گوید: «اعتقاد ما درباره صراط این است که صراط حق است و آن پل جهنم است و گذر همه خلق بر آن است و در وجه دیگر صراط نامی است برای حجت‌های خدا؛ پس هر که آنان را در دنیا بشناسد و پیروی‌شان کند، خداوند جواز عبور بر صراط آخرت را - که پلی است بر دوزخ - در قیامت به او می‌دهد.» [۱]

علامه حلی درباره صراط بیان می‌کند: «گفته شده در سرای آخرت دو راه است یکی به بهشت می‌رود و خدای متعال اهل بهشت را سوی آن هدایت می‌کند و راه دیگر به دوزخ ختم می‌شود که خدا اهل آتش را سوی آن رهنمون می‌سازد. خدای متعال درباره بهشتیان می‌فرماید: (به زودی خدا آنان را هدایت می‌کند و خاطرشان را آسوده می‌سازد و به بهشتی که بر آنها شناسانده واردشان می‌کند). [۲] و درباره دوزخیان می‌فرماید: (پس گناهکاران را به راه دوزخ هدایتشان کنید) [۳] و گفته شده در آخرت تنها یک راه بر روی جهنم است که همه موظفانند بر آن بگذرند؛ پس هنگامی که هریک از جهنمیان به جایگاه دوزخی‌اش برسد، از آن صراط سقوط می‌کند.» [۴]

بنا بر آنچه شیخ صدوق و علامه حلی در خصوص صراط بیان داشته‌اند، می‌توان این‌گونه درک کرد که صراط پلی است که قدم گذاشتن بر آن ما را به بهشت می‌رساند، و لغزش بر آن سبب هلاکت و سقوط به جهنم می‌شود.

همچنین به گفته شیخ صدوق صراط نامی برای حجت‌های خداست که اطاعت و در مسیر آنها بودن سبب می‌شود ما به سلامت از پل صراط گذر کنیم.

صراط مستقیم است.

حال، به روایت زیر توجه کنید!

امام علی علیه السلام فرمودند: «برای این امت اسلامی ۱۲ امام هدایت از نسل پیغمبرشان است که آنها از من هستند.» [۱۶]

این روایت به روشنی از ۱۲ امامی سخن می‌گوید که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و آنها از علی علیه السلام هستند که خودش این روایت را بیان می‌کند. حال، روایتی از امام باقر علیه السلام را بیان می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند: «در پرچم‌ها پرچمی هدایت‌گستر از پرچم یمانی نیست و آن پرچم هدایت است؛ زیرا شما را به سوی صاحبان دعوت می‌کند؛ و اگر یمانی خروج کرد، فروختن اسلحه حرام می‌شود و اگر یمانی خروج کرد به سوی او به پا خیز؛ زیرا پرچمش پرچم هدایت است و جایز نیست مسلمانان از او سرپیچی کنند و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم است؛ زیرا او دعوت به حق و هدایت به صراط مستقیم می‌کند.» [۱۷]

سید احمد الحسن در خصوص این روایت چنین می‌فرماید: «دعوت و فراخواندن به حق و راه مستقیم یا صراط مستقیم به آن معناست که این شخص دچار خطا نمی‌شود تا مردم را به باطل بکشاند یا آنها را از حق خارج سازد.» [۱۸]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «صراط در دنیا همان امام واجب‌الاطاعه است.» همچنین مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمودند: «برای این امت اسلامی ۱۲ امام هدایت از پیغمبرشان است که آنها از من هستند. بنا به فرموده امام علی علیه السلام ۱۲ امام هدایت از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد و یک نفر هم امام علی علیه السلام

گذرد و من به نور خدای تعالی و هرکه به ما تولا نکند او را نور نباشد. سپس گفت: **(وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ)**. [۱۳]

چنانچه از روایات برمی‌آید متوجه می‌شویم گذر از صراط همان شناخت حجت‌های الهی است؛ نور آنها نور خداوند است، شناخت و اطاعت از حجت‌های الهی، همان معرفت و شناخت خداوند است و دوری از آنها سبب انحراف از دین حق می‌شود.

امام صادق علیه السلام در پاسخ مفضل بن عمر که از معنای صراط پرسیده بود فرمود: «صراط مستقیم راه معرفت به سوی خداوند است که به صراط در دنیا و آخرت تقسیم می‌شود. صراط در دنیا همان امام واجب‌الاطاعه و صراط آخرت پلی است که از دوزخ عبور می‌کند. هرکس صراط دنیا، امام واجب‌الاطاعه را بشناسد و از او پیروی کند، از صراط آخرت به آسانی عبور خواهد کرد؛ اما کسی که در شناخت امام معصوم یا پیروی از او کوتاهی کند، پایش بر قیامت خواهد لرزید و در دوزخ واژگون خواهد شد.» [۱۴] از کلام ایشان علیه السلام چنین برمی‌آید که صراط همان اهل بیت علیهم السلام هستند که قدم در مسیر آنان گذاشتن همان پیروزی و سعادت ابدی است.

در روایتی جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «خداوند، علی علیه السلام و همسرش فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندان او را حجت‌های الهی بر خلقش قرار داده است، و آنها درهای علم در امت من هستند؛ هرکس به وسیله آنان هدایت شود به صراط مستقیم هدایت شده است.» [۱۵] همان‌طور که در روایت آمده پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندان علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام را حجت‌های الهی می‌داند که هدایت توسط آنها همان هدایت به

پذیرای حجت‌های الهی شده و با آنها هم‌مسیر و همراه می‌شود. پس داشتن نیت صحیح و خالص سبب ارتقای اعمالمان می‌شود و این ارتقا را در عالم ملکوت می‌توان با توجه به روایات وارده به خوبی درک کرد؛ مثل گذر رعدآسا از پل صراط!

صراط در آیات و روایات

در آیه ۴۸ سوره مائده این‌طور آمده است: **(وَ اِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ اِلَى صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ)** (به‌طور قطع تو آنان را به راه راست دعوت می‌کنی) و این راه راست همان راه پیامبر اکرم (ص) و حجت‌های الهی است؛ چنانچه در روایات آمده و نیز در ادامه خواهد آمد.

حتی در آیات قرآن منحرفان از صراط مستقیم را چنین معرفی می‌کند: **(وَ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ)** (و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به‌طور مسلم از این صراط منحرف‌اند). [۱۱]

این کدام صراط است که دوری از آن همان تکذیب آخرت است؟ ارتباط صراط دنیا و آخرت در چیست؟ آیا ارتباط آنها جز حجت‌های الهی است؟

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «به خدا سوگند صراط مستقیم ماییم.» [۱۲] در بیان صراط، کلامی از ابوالفتح رازی می‌آوریم. ایشان در بیان آیات ۳۹ تا ۴۰ سوره نور می‌گوید: «در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند، امت تو فردای قیامت صراط را چگونه گذرانند در ظلمات قیامت؟ گفت: امت من بر صراط، به نور علی گذرند و علی بر صراط، به نور من

که جمعاً ۱۳ امام هدایت‌اند. پس سیزدهمین نفر همان مهدی اول است؛ همو که در وصیت پیامبر ﷺ بعد از ۱۲ امام می‌آید و دوازدهمین نفر از نسل علی و فاطمه است که او همان سید احمدالحسن است. (جهت اطلاعات بیشتر به انتشارات انصار امام مهدی ﷺ، از جمله کتاب ادله دعوت مهدوی، نوشته دکتر عبدالعالی منصوری، مراجعه کنید). پس او همان امام واجب‌الاطاعه است که هم‌سو شدن با او یعنی قدم نهادن در صراط مستقیم! پس یمانی موعود، سید احمدالحسن، همان صراطی است که همراهی با او ما را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند.

اینک سؤالمان از مخالفان دعوت یمانی این است که چطور می‌شود روایاتی به این روشنی در کتب شیعه وارد شده باشد که آنها را نادیده گرفته و در صدد تکذیب آنها باشید؟!

**از چه رو صراط حق را به صراط باطل فروخته‌اید؟!
سرلوحه صراط را چه کسی می‌داند؟!
به کدامین صراط؟! مستقیم یا جحیم!؟**

در کنار صراط مستقیم، خطرات صراط جحیم نیز وجود دارد؛ از جمله هوای نفس، زینت‌های دنیا و شیطان.

در حدیثی از امام علی ﷺ آمده است که: «خداوند، ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش، صراط، طریق و جهتی که از آن به او می‌رسد قرار داده است؛ بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند یا دیگری را به [جای] ما برگزینند از صراط حق منحرف‌اند.» [۱۹] پس منحرفان از ولایت ائمه علیهم‌السلام، همان

منحرفان از صراط حق‌اند! امام باقر ﷺ می‌فرماید: «قائم ﷺ به سوی کوفه رهسپار می‌شود. در آنجا شانزده هزار نفر از بتریه [۲۰] مجهز به سلاح در برابر او می‌ایستند. آنان قاریان قرآن و فقهای در دین هستند. پیشانی‌های آن‌ها از عبادت بسیار پینه بسته و چهره‌های آن‌ها بر اثر شب‌زنده‌داری زرد شده است اما کاملاً منافق‌اند. همگی می‌گویند: "ای فرزند فاطمه برگرد؛ زیرا ما به تو نیازی نداریم." پس قائم ﷺ در پشت شهر نجف، از عصر روز دوشنبه تا شامگاه بر آنها شمشیر می‌کشد و همه آنها را بدون توقف می‌کشد.» [۲۱]

دقت کنید! می‌گویند: ای فرزند فاطمه برگرد! زیرا ما نیازی به تو نداریم! چه کسانی؟ بتریه! کسانی که معتقدند امام مهدی ﷺ فرزند ندارد! مجهز به سلاح! قاریان قرآن و فقهای در دین! پیشانی آنها از عبادت بسیار پینه بسته! چهره‌های آنها بر اثر شب‌زنده‌داری زرد شده... کاملاً منافق‌اند!...

**ای اهل انصاف، به دقت بخوانید!
هوای نفس، قدرت و جاه، مقام دنیوی! آیا این‌ها علتی برای ستیزه‌جویی نیست!؟**

سید احمدالحسن می‌نویسد: «متأسفانه بسیاری از کسانی که خود را عالم می‌دانند با اینکه حتی تفسیر دو سوره از قرآن کریم را مطابق آنچه از اهل بیت رسیده است به درستی نمی‌دانند و از روایات معصومین ﷺ جز اندکی نخوانده‌اند و غالباً به برخی روایات فقهی اکتفا کردند. اینان از چه رو خود را عالم می‌پندارند؟!» [۲۲]

ایشان در ادامه می‌گویند: «به‌راستی که ما بسیار از راه مستقیم منحرف گشته‌ایم و به همین دلیل

جالت‌ها بر ما مسلط شده‌اند.» [۲۳]

صراط مستقیم و جحیم هر کدام مسیرهای جداگانه‌ای هستند که اگر در مسیر یکی از آنها حرکت کنیم به دیگری پشت کرده‌ایم.

سید احمدالحسن می‌گوید: «راه بازگشت به سوی خدا و ولایتش همان راه کفر به طاغوت و خروج از ولایت اوست، و در واقع هر دو یک راه هستند. همان صراط مستقیمی است که با آن اعمال پذیرفته می‌شود؛ زیرا این راه، راه خداوند یکتا و یگانه است!» [۲۴]

امام علی ﷺ در این باره می‌فرمایند: «دنیا و آخرت دو دشمن آشتی‌ناپذیرند و دو راه مختلف‌اند. پس کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق ورزد، آخرت را دشمن داشته با آن عداوت می‌کند. این دو همچون مشرق و مغرب‌اند. پوینده این دو راه هرگاه به یکی از دو طرف نزدیک شود از دیگری دور گردد و آن دو همانند هوو هستند.» [۲۵]

انسان باید از دنیا و ظلمات آن، منیت و هواهوس و نیز وسوسه‌های شیطان به خدا پناه آورد. راه مستقیم همان راه حجت‌های الهی است که پیروی از آنها، همان پیروی از خداوند است.

ما بندگان خدا نیازمند فیض و کرم از جانب حق تعالی هستیم تا دست‌های خالی و نیازمند ما را از این عالم ملک و ملکوت که جز کثرت و اختلاف چیزی ندارد به سمت خود بالا بکشد و حال در عالم عقل نیز، نیازمندیم تا همواره به خدا متصل باشیم و در این راه از مستقران و ثابت‌قدمان باشیم. [۲۶]

حقیقت و معنای صراط در بیان سید احمدالحسن

سید احمدالحسن می‌فرماید:

هستند (مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ) و کسانی که حق را خواستار شدند ولی به خطا رفتند گمراهان اند (الصَّالِّينَ)» [۲۹] ایشان در ادامه می‌فرمایند: «... چه بسا علت گمراه شدنشان آن هم باوجود اینکه خواستار حق بودند مرض‌های نفسانی‌شان بود که پس از رسیدن به آن حقی که آنها را به خداوند می‌رسانید، آنها را از قبول کردن حق بازداشت؛ اینان، همان گمراهان‌اند.

اما امروزه وضعیت یهود و نصارا متفاوت است؛ ببینید آنها چه می‌خواهند؟ در این گفته هیچ تردیدی ندارند که بیشترشان خواهان باطل‌اند، و در راه‌های گمراهی و ظلم و فساد اخلاقی و حلال کردن حرام خدا غوطه‌ور شده‌اند. طبیعتاً اینان (مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ) هستند، چه یهودی باشند و چه نصارا... چه بسا سزاوارتر باشد که در این زمان و در سرزمین‌های اسلامی، غضب‌شدگان به طاغوتیان و اعوان و انصارشان تطبیق داده شود. در وضعیت کسی که ادعای مسلمانی دارد، درحالی‌که طاغوتیانی را که با آیین اسلامی محمدی پیکار می‌کنند یاری می‌دهد و قوانین وضعی شیطانی را پیاده می‌کند، نیک بنگرید.

چنین شخصی را چون نیزه‌ای در دست شیطان خواهید دید؛ نماز می‌خواند، قنوت می‌گوید، سوره فاتحه را قرائت می‌کند و در انتها می‌گوید خدایا ما را از راه غضب‌شدگان دور کن؛ باین‌حال، شب و روز تلاش می‌کند که از غضب‌شدگان باشد، درحالی‌که می‌داند راه جحیم را می‌پیماید. (جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری‌جویی، انکارش کردند)» [۳۰][۳۱]

از کلام سید احمدالحسن به‌خوبی برمی‌آید که صراط مستقیم و

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (هدایت به صراط مستقیم را از خدا می‌خواهیم).

برای رسیدن به تمامی عقل و بالاترین درجات نزدیک به خدا نیازمند نیت خالصیم. نیت خالصی که با اولین گام در ابتدای آن ما را با سرعت بالایی به انتهای آن که بالاترین درجه است برساند و این همان صراطی است که خداوند بر آنها نعمت داده (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ).

ایشان در ادامه می‌نویسد: «در اینجا درخواست هدایت، مراتبی دارد که کمترین آن شناخت راه حتی به‌طور مختصر و سیر کردن در آن است. اگر با فضل و رحمت خداوند به آن مراتب اعلای قدسی برسد، از کسانی خواهد بود که خداوند ایشان را نعمت ارزانی داشته، و جزو کسانی است که نیکویی و احسانی از جانب خداوند به‌سویشان پیشی گرفته است. اگر با هدایت به بعضی از راه‌های سلامتی (سُبُلَ السَّلَام) در این مسیر حرکت نمود، به‌همراه کسانی خواهد بود که آهنگ اطاعت از خدا و رسولش را می‌کنند که در زمان ما اطاعت از امام مهدی عج را معنا می‌دهد؛ حتی اگر بعضی از جهل‌ها و تاریکی‌ها که گاهی اوقات نفسش با آنها گره خورده است، بر او غالب شود؛ که در این صورت با این مانع دچار لغزش می‌شود و در آن حفره سقوط می‌کند؛ ولی باین‌وجود دوباره می‌ایستد و از نو شروع می‌کند. مثل چنین بنده‌ای چه بسا (مانند) کسی باشد که رحمت خداوند او را در بر بگیرد، و همراه کسانی شود که خداوند آنها را نعمت عطا فرموده است ولی جزو آنها نباشد.» [۲۸]

همچنین می‌فرماید: «کسانی که باطل را خواستار شدند و به آن رسیدند، اهل غضب‌شدگان خداوند

«در حقیقت دو صراط وجود دارد: صراط الله و صراط جحیم؛ از نظر نزدیک و دور بودن یا روی آوردن و پشت کردن. صراط الله همان صراط مستقیم است و درخواست هدایتی که پیش‌تر بیان شد یعنی همان اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. به این تخصیص نیازمند است؛ یعنی راه کسانی که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشته است و این تخصیص دادن از آن‌روست که در دو عالم جزئیات (یعنی ملک و ملکوت) راه‌ها بسیار است.

هدایت به‌سوی بعضی از این راه‌ها، می‌تواند به هدایت به صراط مستقیم تعبیر شود، حتی اگر هدایتی جزئی باشد؛ ولی این مشخص کردن صراط از آن‌روست که راه انبیاست؛ زیرا آنها کسانی هستند که نعمت بر ایشان ارزانی شده است. خداوند متعال می‌فرماید: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا) (و هرکه از خدا و فرستاده اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا انعامشان داده است، همچون انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان؛ اینان چه نیکو رفیقانی هستند).

یعنی درخواست هدایت به همه راه‌های سلام (سُبُلَ السَّلَام) یا همان صراط مستقیم در عالم ملک و ملکوت و به‌دنبال آن، رسیدن به تمامی عقل و بالاترین درجات نزدیکی به خداوند سبحان که برای یک انسان امکان‌پذیر است.» [۲۷]

سید احمدالحسن بیان داشته‌اند درخواست هدایت به بهترین راه و شناخت حق و رفع نقص‌هایمان را از خدا می‌خواهیم.

در سوره فاتحه این‌گونه می‌گوییم:

ره‌پویانش چه کسانی هستند و غضب‌شدگان و گمراهان چه کسانی!
دیگر نیازی به آشکارسازی بیشتر نیست؛ چراکه واژگان اندک من پاکی و بی‌آلایشی کلام سید احمدالحسن را به یغما می‌برد.

در پایان

سید احمدالحسن و پدران گرامی‌شان در توصیف دنیا می‌فرمایند: «دنیا همانند عرق خوکی در دست بیمار جذامی است.» [۳۲]

حال که چنین توصیفی را از دنیا شنیده‌ایم، آیا با دل بستن به آن، چیزی جز تباهی عایدمان می‌شود؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.» [۳۳]

ظاهر دنیا پرفریب است و دل بستن به آن یعنی اسیر و زندانی شدن، یعنی دور شدن از حقیقت! اگر ما خواهان زر و زیور دنیا باشیم و به منیت و هوای نفسمان نگاه کنیم و قدم در مسیر کج نهمیم، مطمئناً از آل بیت علیهم‌السلام دور می‌شویم و این دوری ما را در باطل و بی‌راهه رفتن غوطه‌ور می‌کند. تنها راه نجات از این زندان، هم‌سو شدن با صراط مستقیم یا همان حجت‌های الهی است. چنانچه دکتر شیخ ناظم عقیلی می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند با فرد مستقیم و راست‌رو همراهی کند مگر اینکه خودش هم راست‌رو باشد.» [۳۴]

از زبان دکتر علاء سالم سخن‌گوی دفتر رسمی سید احمدالحسن چنین بیان شده: «خداوند مقام ائمه طاهرین علیهم‌السلام را بالا بُرد و پاک نمود؛ پس خزانه علمش، معدن حکمتش و نور و درگاهی شدند که از آن ورود می‌یابند و چراغی شدند که راه پویندگان را با وجود درستی راه و خطرناکی مسیر روشن می‌نمایند. توحید، غایت و هدف آفرینش. همان‌طور که در روایات آمده، بی‌گمان نازک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر است. نکات ظریف و باریک توحید به‌وسیله آنها شناخته می‌شود، و مقاصدش از طریق ایشان هویدا می‌گردد. انسان به فضل ایشان هدف از آمدنش، غایت خلقتش و گران‌بهارترین آرزوهایش را درک می‌کند و محقق می‌سازد. آنها فقط به روشنگری امور اکتفا نکردند، بلکه هر امامی از ایشان دست مؤمنین را می‌گیرد تا آنها را به حریم رضوان الهی وارد کند. این دست پرگرم عقب کشیده نمی‌شود و حاشا که چنین باشد. مگر اینکه انسان پناه بر خدا. دستش را عقب ببرد؛ پس به‌حق، کرامت خدا در زمینش و لطف و نشانه او در میان خلقتش است. بنابراین چرا انسان با کسی که چنین کاری را برایش انجام می‌دهد به دشمنی و

لجاجت برمی‌خیزد؟!
آیا به این دلیل که او در پی نجاتش است؟! سبحانک یا رب! [۳۵]

منبع

۱. شیخ صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۰؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۷۰.
۲. محمد، ۵ و ۶.
۳. صافات، ۲۳.
۴. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۲۵ و ۴۲۶.
۵. امالی شیخ صدوق، ص ۲۴۲؛ کتاب الزهد، ص ۹۲؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۴ و ۶۵، ج ۱.
۶. سید احمدالحسن، گزیده‌ای از تفسیر فاتحه، ص ۳۰، پاورقی؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۷؛ همچنین از ایشان در بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۷.
۷. نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۱۶.
۸. التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۲۹.
۹. سید احمدالحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۰.
۱۰. سفینه، ج ۲، ص ۶۲۸.
۱۱. مؤمنون، ۷۳.
۱۲. شواهدالتنزیل؛ بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۴؛ تفسیر اهل‌البیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۹۴.
۱۳. روضة الجنان، ج ۱۴، ص ۱۶۲.
۱۴. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۴۹.
۱۵. اهل‌البیت فی‌الکتاب والسنة، ص ۱۵۹.
۱۶. غیبت طوسی، ص ۱۵۴.
۱۷. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲.
۱۸. سید احمدالحسن، متشابهات، ج ۴، سؤال ۱۴۴.
۱۹. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸، ج ۸۹.
۲۰. کسانی که معتقدند امام مهدی علیه‌السلام فرزند ندارد.
۲۱. شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۳۸؛ معجم احادیث امام مهدی علیه‌السلام، ج ۳، ص ۳۰۸.
۲۲. سید احمدالحسن، گوساله، ج ۱، مبحث شبیه سامری.
۲۳. همان.
۲۴. سید احمدالحسن، سرگردانی یا مسیر به‌سوی خدا، ص ۲۱ تا ۳۴، سرگردانی در امت اسلامی.
۲۵. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۳.
۲۶. برگرفته از کتاب گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۱، نوشته سید احمدالحسن.
۲۷. سید احمدالحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۲.
۲۸. سید احمدالحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۴.
۲۹. سید احمدالحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۶.
۳۰. نمل، ۱۴.
۳۱. سید احمدالحسن، گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه، ص ۳۶ و ۳۷.
۳۲. سید احمدالحسن، خطبه حج، ۱۴۲۷ ق.
۳۳. تحف العقول عن آل رسول صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۵۳.
۳۴. هفته‌نامه زمان ظهور، نشریه شماره ۱۵۲.
۳۵. سید احمدالحسن، در محضر عبد صالح، ج ۱، پیشگفتار.

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.